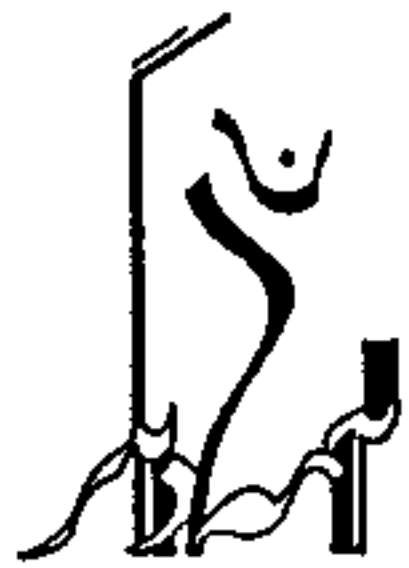


سارا کهن
افسانه نجم آبادی
نیره توحیدی
هما سرشار
لیلا سیاح
آزاده آزاد

بدحجابی از چشم شرقی و غربی
فضای تنگ ناسازگاری
گفتگویی با زهره خیام
در کوچه پس کوچه های غربت
تهران ۶۸
معرفی و نقد فیلم قلعه





نشریه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان

شماره یازدهم، بهار ۱۳۶۹

گردانندگان نیمه دیگر: ویراستار: افسانه نجم آبادی

مدیر مسئول اروپا: میترا پشتون

مدیر مسئول آمریکا: اما دلخانیان

مسئولین تحریریه: لیدیا آوانسیان، شهلا حائری، فتحیه زرکش یزدی، مریم صمدی، شیدا گلستان، ناهید یگانه.

همکاران نیمه دیگر: آزاده آزاد، ژانت آفاری، هاله افشار، مهناز انیسیان،

مژده برات لو، نیره توحیدی، آذر خونانی، گلنساء رازی،

رکسان زند، الیز سانا ساریان، پونه صابری، شیرین فروغی،

شهرزاد مجاب، فرانک میرآفتاب

طرح روی جلد: مژده برات لو، خط روی جلد، ضیاء میرعبدالباقی، خط داخل

مجله: مسعود والی پور، طرح نشان نیمه دیگر: صفورا رفیع زاده

بهای تک شماره: ۶ دلار / ۳/۵ پوند

بهای اشتراک ۴ شماره: فردی ۲۴ دلار آمریکا / موسسات ۴۸ دلار آمریکا.

نشانی جهت کلیه مکاتبات:

Nimeye Digar

P.O.Box 1468

Cambridge, MA 02238

U.S.A.

(کلیه اوراق بانکی به نام Nimeye Digar و به دلار آمریکا باشد.)

فهرست

۱	سخنی با خوانندگان
۳	بد حجابی از چشم شرقی و غربی
۱۰	از میان نامه های شما
۱۵	فضای تنگ ناسازگاری
۴۶	دمی دربند
۵۳	گفتگویی با زهره خیام
۵۹	تهران ۶۸
۶۳	در کوچه پس کوچه های غربت
۶۹	ظرف ماهی
۷۶	برزخ و نجات
۹۶	معرفی و نقد فیلم قلعه
۱۶۲	آرشیو
۱۹۵	کرونولوژی
	فعالیت های زنان ایرانی در خارج از کشور
۱۹۹	آنچه برای ما رسیده

خوبه خواننده

مبحث مرکزی این شماره، در ادامه شماره ۱۰ نیمه دیگر، جنبه هایی دیگر از زندگی زن ایرانی پس از انقلاب است و همچنان که در شماره پیش گفتیم، شماره بعد نیمه دیگر نیز به سويه های ديگري در اين زمينه، تجربه های تبعید و مهاجرت، اختصاص خواهد یافت.

در این شماره مقاله ای داریم که برای ما حائز اهمیت و اثره ای است: مقاله ای تحت عنوان «بد حجابی از چشم شرقی و غربی» به قلم سارا کهن. این مقاله که در پاسخ به مقاله «الگوی زن مسلمان و فتوای امام» (نیمه دیگر، شماره ۹) نوشته شده، از ایران برای ما رسید و نخستین مقاله ای است که در گفتگو با نیمه دیگر از یک زن ایرانی مقیم ایران به ما رسیده است. با آنکه از نخستین روزهای فکر نشر نیمه دیگر در خارج از کشور یکی از امیدهای ما این بود که این مجله صفحات محاوره ای شود میان همه زنان ایرانی در خارج و داخل ایران، این نخستین بار است که این امید از صحنه تخیل و آرزو به عرصه نوشته ای چاپ شده قدم می نهد. ما به این نخستین قدم، که نظیر نخستین گامهای ناپایدار کودکی نوپا سخت هیجان آور و طلیعه راه پیماییهای بعدی و کاوش دنیاهایی نوین است، سخت مباهات می کنیم و امیدوار و آرزومندیم که به گامهایی مطمئن تر ادامه یابد. محتوای این مقاله چندین مبحث بسیار مهم و مرکزی در حیطه تعبیر و تفسیر تجربه زنان ایرانی را طرح می کند و ما از خوانندگان نیمه دیگر دعوت می کنیم که این بحث را با ارسال نظرها و نوشته های خود در شماره های بعد مجله ادامه

دهند.

با انتشار این شماره با همکار گرامی مان آقای علی سجادی تودیع می
گوییم. از نخستین شماره نیمه دیگر نشر این مجله از زحمات بیدریغ ایشان
بهره مند بوده است و اغراق نیست بگوییم بدون این همکاری نشر نیمه دیگر
ممکن نمی بود. تشکر عمیق ما را هیچ کلامی گویا نیست. توفیق ایشان را
در کار و زندگی آتی شان آرزو مندیم.

بهمن ۱۳۶۸ / فوریه ۱۹۹۰

افسانه نجم آبادی

بدجوابی از چشم شرقی و غربی

سارا کهن

«ولی در آن سوی تعارض نیز این که هنوز یک زن ایرانی، پس از ده سال حاکمیت جمهوری اسلامی، علناً الگوی زن مسلمان را، در یک مصاحبه رادیویی و نه در یک مکالمه محرمانه خصوصی، مناسب حال خویش نمی‌داند شاهد بر مدعای دیگری است: که واکنش در مقابل زورگویی راه‌ها و شکل‌های خود را پیدا می‌کند، «بی‌حجابی» تبدیل به «بدجوابی» می‌شود و «اوشین» در مقابل «فاطمه» جای می‌گیرد.»



مقاله خانم نجم آبادی در مورد فتوای امام خمینی و سریال تلویزیونی اوشین با پاراگراف بالا که به نظر می‌رسد پیام اصلی نویسنده به زنان ایرانی است پایان می‌پذیرد. در میان راه‌های مقاومت از «بدجوابی» و تغییر الگوی زن مسلمان از «فاطمه» به «اوشین» نام برده می‌شود.

سعی من در این پاسخ کوتاه اینست که نشان دهم برداشت خانم نجم آبادی از مقاومت زنان در جمهوری اسلامی دچار کاستی‌های اساسی است که گریبان بخش عظیمی از روشنفکران مهاجر را گرفته است. به نظر می‌رسد که آنها هم چون غربی‌های دلسوز و صادق با نگاهی به آنچه در ایران می‌گذرد تنها حجاب اسلامی را می‌بینند و این «حجاب» مانع از آن

می شود که همدردی آنها با زنان ایرانی ابعاد وسیع تری پیدا کند.



سریال اوشین در شرایطی از تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد و می شود که مملکت در حال جنگ بود، دوران جنگ را پشت سر گذاشت و اکنون برای بازسازی در اوج فلاکت اقتصادی تلاش می کند. تصمیم به نشان دادن سریال اوشین که بدون شک پربیننده ترین برنامه تلویزیون جمهوری اسلامی است مسلماً بدون مباحثات طولانی در شورای مرکزی صدا و سیما جمهوری گرفته نشده است. بهر حال این سریال هم چون سایر فیلم های خارجی که از تلویزیون نشان داده می شوند نه تنها از قیچی سانسور در امان نمانده است بلکه هنر جدید مسئولان تلویزیون را که باز نویسی فیلمنامه است به نمایش می گذارد. همانطور که بازار بحث و گفتگو بر سر سریال اوشین در صف های طولانی مواد غذایی میان زنان داغ است به همان نسبت نیز بطور مداوم گزارش هایی از کشورهای خارجی می رسد مبنی بر اینکه فیلمنامه اصلی سریال چگونه بوده است و در جمهوری اسلامی به چه شکل درآمده است.

بهر حال مسأله ما در اینجا اینست که چرا اوشین اتفاقاً الگویی است که سران جمهوری اسلامی علاقمندند آن را در میان زنان ایرانی جا بیندازند و در نتیجه همانطور که خانم نجم آبادی اشاره کرده اند برافروخته شدن امام مرحوم چندان ربطی به سیاست کلی ندارد و کاملاً یک تعصب شخصی است.

اوشین، زن متحملی است که تنها به نیروی خود برای تأمین حداقل معاش متکی است. تمام مشکلات را که اجتماع یا خانواده به او تحمیل می کنند با لبخند پذیرا می شود. شدیداً به نهاد خانواده وابسته و علاقمند است. سنت را صمیمانه می پذیرد و اصولاً به مشکلات اجتماعی کاری ندارد. به عبارت دیگر «مشیت الهی» را با تمام وجود تحمل می کند و بالاخره در میان همه مشکلات جایی برای شکرگزاری پیدا می کند. اوشین نسبت به آنچه که در ژاپن در حال جنگ و یا ژاپن پس از جنگ می گذرد تا آنجا توجه دارد که به زندگی خصوصی او مربوط می شود. با وجود ملاقاتش با افراد متفاوتی که اندیشه های دیگری در سر دارند و سؤالات جدی تری برایشان مطرح است، اوشین تأثیر ناپذیر است. با دردهای آنها همدردی می کند.

حتی ممکن است به آنها کمک هم بکند ولی این همه تنها از قلب مهربان اوشین سرچشمه می گیرد و ربطی به همفکری اوشین با این افراد ندارد. از دست رفتن پسر بزرگش در جنگ آنهم بر اثر بیماری او را به بیهودگی جنگ واقف نمی سازد. متأثر است ولی این غم را هم باید چون غمهای دیگر تحمل کرد. اوشین نمونه یک مادر فداکار، یک زن وفادار و یک شهروند مطلوب است. شهروندی که در مقابل مشکلات به هر دلیلی که باشند نه غم می زند نه گلایه دارد و نه خسته می شود. اوشین نگهبان خانه است و به هنگام بمباران بطور سمبلیک تنها خانه خود را از آتش نجات می دهد. اوشین از سوی دیگر، نه فتنۀ شرق است و نه آفت غرب. اوشین حتی برای شوهر خود و در خلوت «دلبر» نیست. حتی الگوی مادر-معشوق هم در مورد اوشین صادق نیست... اوشین فقط «مادر» است.

و اما توضیح بالا به این دلیل لازم بود تا بتوانیم به جنبۀ دیگر ماجرا پردازیم. چرا در جمهوری اسلامی پس از ۱۰ سال جنگ تحمیلی بر دولت ایران و عراق و نه بر حکومتها، در اوج کمبودها، سرکوبها، الگوی زن ایرانی اوشین است و نه فاطمۀ زهرا؟ چرا «صنعت فرهنگ سازی» حکومت اسلامی که طی ده سال تنها صنعت فعال مملکت بوده است تا این حد ناتوان مانده است. زنی که در برنامه سلام صبح به خیر اوشین را الگومی داند و نه فاطمۀ زهرا را، تنها صادق است. زن ایرانی در مقابل کوه مشکلات، کوه تحقیرات و تمامی نابسامانی های دیگر تنها آرزوی صبر دارد. در حسرت «مقاومت» به شیوۀ اوشینی است. برخلاف نظر خانم نجم آبادی زنی که الگویش اوشین و نه فاطمۀ زهرا است تبلور «شخصیت مستقل» نیست. مقاومت در برابر تمامی آنچه که انسان می خواهد و از او سلب می شود راه را برای اقلیت زنان در جمهوری اسلامی که به هیچوجه تمامی نیمه دیگر این جامعه را دربر نمی گیرند هموار می سازد. این اقلیت برخلاف تصور نه تنها در برابر رژیم اسلامی مقاومت نمی کند بلکه حتی چنین انگیزه ای هم ندارد. این اقلیت در واقع صبر اوشین را برای مقاومت دیگری لازم دارد. مقاومت در مقابل یک «صنعت فرهنگ سازی» دیگر که بطور زیرزمینی در جمهوری اسلامی فعال است.

جذابیت مادونا، مایکل جکسون و فرآورده های دیگر این صنعت

نیمه دیگر

آنچنان زیاد است که اقلیت «بدحجاب» نمی تواند در مقابل آن مقاومت کند. در مقابله این دو «صنعت فرهنگ سازی» است که بی حجابی تبدیل به بدحجابی می شود و الگوی زن ایرانی از فاطمه زهرا به اوشین بدل می گردد. زن ایرانی از سر اختیار اوشین را انتخاب می کند چون مادونا رؤیایی در دور دست است و اوشین برای شرایط فعلی مناسب تر است. چون مشکلات جمهوری اسلامی را لابد فقط باید تحمل کرد. در واقع شکست الگوی امام خمینی یعنی فاطمه زهرا تنها به این دلیل است که فاطمه زهرا با مشکلات فعلی دست و پنجه نرم نمی کند. فاطمه زهرا از صف های طولانی برای خرید مواد غذایی، سیر کردن شکم فرزندان با مواد کوپنی، و خرید هرچیز به قیمت دلار آزاد بی خبر است. نه اینکه مشکلات فعلی جامعه ما واقعاً فقط مشکلات مالی است ولی به هر حال جالب است که نگرانی های فرهنگی تنها در حجاب خلاصه می شود. در مورد مشکلات مالی هم باید اوشین واران را تحمل کرد. برنج و تربچه خورد و سؤال نکرد که چرا جنگ؟ چرا کمبود؟ و هزاران چرای دیگر؟

این مشکل فرهنگی یگانه که به چشم غربی و به چشم روشنفکران مهاجر این چنین سنگین جلوه می کند، اتفاقاً بسیار موجب خرسندی سران جمهوری اسلامی است. صد البته که جمهوری اسلامی طرفدار حجاب است و دلایل کاملاً مشروعی برای خود دارد. ماجرای حجاب در جمهوری اسلامی در واقع حجابی است بر تمام زشتی ها و کاستی هایی که نیمه دیگر جامعه اسلامی را تهدید می کند. براه انداختن بلوا بر سر بدحجابی زنان در آستانه هر بحران اجتماعی و سیاسی توسط گرایش های متفاوت حکومت اسلامی، کم مسئولیت ترین و آسان ترین راه برای تصفیه حساب های سیاسی است. هر زمان که در مورد اسلامی بودن یک گروه شک و تردیدی ایجاد می شود حمله آن گروه به پوشش زنان اوج می گیرد. چرا سردمداران جمهوری اسلامی سایر ارزش های اسلامی را که طی ده سال به خطر افتاده است حتی در مورد همین جامعه نسوان چندان جدی نمی گیرند؟ چرا در مورد هیچیک از تضییقاتی که جمهوری اسلامی برای زنان بوجود آورده است بی آنکه هیچ دلیل شرعی برای آن داشته باشد جنجالی براه نمی افتد؟ جمهوری اسلامی ۱۰ سال است که با صبر و تحمل و علاقمندی بسیار با مسئله بدحجابی

مبارزه‌ای نیم بند می‌کند. در کشوری که ترور و وحشت بخش لاینفک - زندگی روزمره است چه کسی می‌توانست به یک حمله شدید و کارساز به بدحجابی اعتراض کند؟ چرا چنین خشونت‌ی در مورد زنان و حجاب آنها اعمال نمی‌شود؟ چرا همانگونه که زنان کارمند را ناچار به رعایت حجاب اسلامی کردند بدحجابی زنان دیگر را نیز با ایجاد وحشت مداوم از میان نمی‌برند؟

مگر در میان جناح‌های حکومتی کسی مخالف حجاب زنان است؟
مگر پشتیبانان توده‌ای جمهوری اسلامی با حجاب مخالفند؟

به نظر می‌رسد که جمهوری اسلامی نیز مایل است که مسأله حجاب همواره به عنوان یک مسأله روز باقی بماند تا آنچه که در پس حجاب، مشکلات زن ایرانی به معنای واقعی است در همان پس پرده باقی بماند. تنها اشاراتی به ناهنجاری‌های عمیق اجتماعی کافی است. در اوضاع نابسامان اقتصادی ایران پس از ده سال جنگ خانمان برانداز بسیاری از دختران و زنان جوان برای گذران زندگی و اداره خود و افراد خانواده به فحشا روی آورده‌اند. در صفحات روزنامه خبر زنانی را می‌خوانیم که به جرم باز کردن **عشرنگده** و اعمال **خلاف عفت** دستگیر شده‌اند. زنان معتاد، زنان قاچاقچی روز به روز بر تعدادشان افزوده می‌شود. گزارشاتی که از رواج فحشا در میان دختران دبیرستانی به گوش می‌رسد متعدد است. تعداد زنان شوی از دست داده در جنگ کم نیست و بر اینها می‌توان زنانی را افزود که شوهرانشان به جرم قاچاق مواد مخدر اعدام شده‌اند و یا بعزت اعتیاد دستگیر گشته‌اند. این خانواده‌ها چگونه باید معاش خود را تأمین کنند؟ جمهوری اسلامی جوابی برای این سؤال ندارد. گسترش فحشا تنها به دلیل فقر مطلق نیست. اوضاع اقتصادی بسیاری را به درآوردن پولهای کلان از راههای آسان تشویق کرده است. بازار ارز و جنس قاچاق از آن جمله‌اند. اخیراً شنیده شد گروه قابل شماری از دختران جوان شناسایی و دستگیر شده‌اند که برای خرید اشیاء لوکس به دوبی رفته‌اند. در آنجا از راه فحشا **دلاری** به هم زده و جنسهای خریداریافته و به چندین برابر قیمت در بازار ایران فروخته‌اند.

روز به روز زنان از حیطة فعالیت اجتماعی کنار زده می‌شوند. اگر در

دوران جنگ جمهوری اسلامی می‌توانست فعالیت پشت جبهه خواهران را که

به پختن مربا و بافتن جوراب ختم می شد به عنوان فعال شدن زنان در اینجا و آنجا به نمایش بگذارد تکلیف این زنان پس از پایان جنگ چیست؟ در میان این زنان و دختران به اصطلاح «مقاوم» ایرانی و بدحجاب، وظیفه اعتراض به سهمیه دختران در پذیرش دانشگاه ها به عهده زهرا رهنورد، استاد دانشگاه و همسر نخست وزیر سابق است که خود در بسیاری از تبعیضات جمهوری اسلامی نسبت به زنان با دولتمردان هم سخن است. حتی یک نامه اعتراض آمیز جمعی نوشته نمی شود. نامه هایی که حتی از کانال رسمی (مجلات بانوان، روزنامه های رسمی) قابل انتشار است. گاهی زن تحصیل کرده ای که وزارت نفت بخشنه دولتی منع استخدام بانوان را به او نشان داده است نامه ای به شکایت به روزنامه می نویسد، چاپ هم می شود ولی در میان سایر اعتراضات غرغر کردنها و نق زدنهای فردی گم می شود. سران جمهوری تاب غرغر کردن و نق زدن را بسیار دارند. زنان متخصص و مخترع در وزارت صنایع سنگین به خاطر آنکه حتی به آنها اجازه داده نشده بود که با حجاب کامل اسلامی در غرفه نمایشگاه حضور یابند و خودشان در مورد اختراع خود توضیح دهند هیچگونه اعتراضی نکردند ولی مجلات رسمی زنان قیومیت آنها را متقبل شدند و نامه پر آه و دردی برای سران نوشتند پر از گله و شکایت که اسلام را بدنام نکنید.

هزاران دختر جوان دیپلمه حتی برایشان این سؤال مطرح نیست که چرا در مملکتی که بهترین برنجکار زن در آن انتخاب می شود و جایزه می گیرد حق شرکت در بسیاری از رشته های کشاورزی را از زنان سلب کرده اند. ولی همین دختران جوان حتماً و حتماً مراقبند تا در بیرون گذاشتن کاکل خود از حجاب اسلامی از یکدیگر عقب نمانند که صد البته آفرین بر آنها...

جمهوری اسلامی می تواند سالهای سال از پوشش اسلامی دفاع کند و زیر بار مسئولیت های دیگر نرود.

آیا با برخورد یک جانبه به این مسأله به دام جمهوری اسلامی نیفتاده ایم؟ مسأله زن ایرانی واقعاً چیست؟ نه مشکلاتی که تماشاگر دلسوز می تواند با معیارهای از پیش دانسته خود برشمرد بلکه آنچه زن ایرانی خود به عنوان مشکل خود از آن سخن می گوید و نسبت به آن اعتراض دارد چیست؟

لابد پاسخ شما اینست: حجاب اسلامی...

و من حتماً با شما موافقم که حجاب اسلامی مسأله دردآوری است...

و اما «به لرزه در آمدن دل امام خمینی» مبحث دیگری را باز می کند که از حوصله نیمه دیگر خارج است. در تأیید اشاره کوتاه خانم نجم آبادی به اشاره کوتاه دیگری اکتفا کنیم: مخالفت امام خمینی با زنی که فاطمه زهرا را به عنوان الگوی زن مسلمان مورد سؤال قرار می دهد به همان اندازه مخالفت وی با مردی چون سلمان رشدی که به پدر فاطمه زهرا توهین کرده است سهمگین است: «مقدسات اسلامی شوخی بردار نیست».

نتیجه کلام اینکه: مقاومت زنان، شیوه مقاومت و اصولاً تلقی زنان ایرانی از خویشستن و از آنچه تلقی جامعه از آنهاست نیازمند تجدید نظر و بررسی عمیق تری است. امید است که این تجدید نظر و بررسی عمیق تر بتواند مسایل دیگری را از پس حجاب اسلامی بیرون کشد که مقاومت و مبارزه ای منسجم تر و کارآمدتر را بدنبال داشته باشد.

ایران

۱۶ آذر ۶۸

از میان نامه‌های رسید

توضیح نیمه دیگر: با تشکر از همه دوستانی که برای ما نامه می نویسند و به کارمان گرمی می بخشند، تقاضا می کنیم چنانچه نمی خواهید نام شما در مجله انعکاس یابد حتماً در نامه‌تان قید کنید. از برخی نامه‌ها، به علت طول نامه و جای محدود صفحات ما، فقط بخشهایی به چاپ خواهد رسید. قسمتهای حذف شده با (...) مشخص می شود.

دوستان نیمه دیگر، سلام مدتها بود که قصد داشتم مکاتباتی چند با شما داشته باشم و یا شاید درد دلی. بهر حال این نیت را با قلم فرسایی بر ورق پاره‌ای آغاز می کنم. مسائلی چند در مورد مسئله زن می خواستم بیان کنم و بیشتر هم غرض از این نوشتار همین است چرا که شدیداً به آینده این مسئله یعنی رهایی زن دلبسته‌ام. از آنجا که هر دو می دانیم که از دیرباز زنان همیشه در اجتماع ما در موقعیت بسیار ضعیف‌تر از مردان بوده‌اند و بخاطر قوانین و سنن و عقاید کهنه تحت ستم چندگانه‌ای بوده‌ایم، مسلماً واقعیاتی از قبیل محدودیت و فقر زنان از نظر اقتصادی، فرهنگی، پائین بودن سطح آگاهی زنان، وضع زنان از نظر حقوقی، موقعیت زن و خانواده همگی در چگونگی عقب افتادگی زنان کشورمان نقش و یژه‌ای داشته‌اند. زنان ما به علت ساخت اقتصادی جامعه محکوم به زندگی در چار دیواری خانه بوده‌اند و از چگونگی تحولات دنیای بیرونی همیشه بدور مانده‌اند و این ستم و محکومیت به کمک مقررات و قوانین ساختگی مذهبی و اخلاقی و بیولوژیکی آن چنان تثبیت شده که نه تنها برای مردان حتی برای خود زنان نیز امری طبیعی درآمده و چه بسیار از زنان که به درجه دو بودن نقش خود به عنوان یک عقیده صحیح گذارده، بدیهی

است که پذیرفته شدن چنین اندیشه ای میدان حرکت و مبارزه را در زمینه برابری و رفع تبعیض زن و مرد دچار محدودیتهای مختلفی خواهد کرد.

و باز از آنجا که وضعیت زنان همپای تکامل جوامع مختلف دستخوش دگرگونی های بزرگی بوده است با توجه به اینها وضعیت فعلی زنان در ایران و چگونگی رهایی زنان در کشورمان مطرح خواهد شد. از طرف دیگر مسئله زن و موقعیت اجتماعی او این روزها مورد بحث و گفتگوی تمامی سازمانها و نیروهای مترقی، مذهبی، و در کشورهای مختلف شده و همه مدعی آزادی برای زنان شده، سنگ آن را به سینه می زنند، از احزاب مختلف گرفته با برنامه های ویژه خاص خودشان تا پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری، هر چند که در این کشورها از بعضی لحاظ زنان و مردان ظاهراً در مقابل قانون مساویند ولی قوانین کلیه جوانب زندگی را نمی پوشانند و همان تساوی بسیار ناقص قانونی موجود هم بهر حال بنفع مردان تمام میشود. هر چند غیر قابل انکار است که موقعیت زنان در این کشورها بسیار دموکراتیک تر و آزادیهای آنها فراتر از زنان در کشورهای جهان سوم است و آنهم نتیجه ای جز تلاش و کوششهای خود زنان این کشورها در حرکتها و جنبشهای مختلف برای گرفتن حقوق قانونی خود نبوده و مسلماً یک شبه هم پدیدار نگشته و حاصل از خود گذشتگی و مبارزات زنان این کشورها بوده است... جالب توجه اینکه این روزها مد شده تا کسی، مخصوصاً اگر هم زن باشد، دهان باز کند و بخواهد در این مورد فریادی زند با چماق فمینیست بودن خفه اش می کنند، آنهم با درک غلطی که از این مسئله دارند. سابقاً در دهه گذشته فریاد ما زنان در مورد هر چیزی مخصوصاً حجاب بنفع بورژوازی و امپریالیسم تمام میشد. یادم نمی رود دانش آموز بودم و در بحبوحه زمانی بود که حجاب اجباری داشت شکل قانونی بخودش میگرفت و شعارها روسری یا توسی شعار روز چماقداران بود. بما گفتند اگر پتو هم گفتند سرتان باید بکنید، مسئله مهم در این مقطع بندج است، ملی کردن تجارت خارجی است، امپریالیسم است و با نادیده گرفتن و کم بها دادن به آزادی و دموکراسی که مبنای برقراری این خواستها بود چیزها بر سرمان رفت که خود دیگر بهتر از من می دانید و تاریخ در آینده رقمزن این مصیبتها خواهد بود، چه اکثر نیروهای سیاسی ایران اعم از چپ و راست به اتفاق و آرای فرهنگی مرد سالارانه و عقب مانده بوده اند...

باری با گذار سریع در این مسئله نمی خواهم یک جانبه هم به قضاوت بنشینم، چه این سؤال برایم مطرح است که آیا ما زنان هم به مفهوم واقعی این مسئله در

انقلاب ۵۷ واقف بودیم و آیا به عمق این مسئله توجه داشتیم؟...
 با امید به رهایی تمامی زنان از یوغ ستم فرهنگ مرد سالاری بیش از این وقت
 عزیزتان را نمی گیرم.
 با آرزوی کامیاری شما
 شراره

۱۹۹۰/۱/۱

گردانندگان محترم «نیمه دیگر»

پس از سلام و تبریک سال نو میلادی، بدینوسیله دو دفتر شعر نروژی و ترجمه
 «افسانه ها و داستانهای زن در ایران» را برای شما می فرستم...
 کتاب «افسانه ها و داستانهای...» به خانم دکتر هما ناطق تقدیم شده است.
 این کتاب به کمک و راهنمایی بعضی از دانشجویان و استادان دانشگاه تورندهایم
 ترجمه و تنظیم شده است. تا امروز بیش از ۹۰۰ نسخه آن به فروش رسیده و با
 استقبال بعضی از نهادهای زنان در نروژ روبرو گردیده است.
 محتوای آن به شرح زیر می باشد.

مقدمه ای بر افسانه های زن در ایران: گردآوری افسانه ها در ایران، زنان در
 افسانه ها، تیپ های مختلف زن در افسانه ها، روابط زنان در افسانه ها.
 در مجموع ۳۹ افسانه و داستان فولکلوریک و ادبی در کتاب گنجانده شده
 است.

در بخش آخر ضمن شرحی پیرامون زنان در آثار نویسندگان جدید ایران،
 «حکایت با نتیجه» (صادق هدایت)، «یکی یکدانه» (ساعدی)، «پیرزن و جوجه
 طلائیش»، و «کور اغلو و کچل حمزه» (صمد بهرنگی) درج گردیده است.
 بعضی از داستانها از جمله آثار ساعدی و بهرنگی به صورت نمایشنامه درآمد و در
 چند مدرسه اجرا گردید. «پیرزن و جوجه طلائیش» توسط گروه تئاتر پیشرو نروژ در
 شهر تورندهایم (Trondheim) و برگن (Bergen) به مدت چند هفته روی صحنه
 آمد و بسیار موفق بود..

در پایان موفقیت روزافزونتان را آرزو مندم.

با احترام محمد جعفر جعفر نژاد

نیمه دیگر: علاقه مندان به دریافت این کتاب می توانند با نشانی زیر تماس بگیرند.

M.J. Jafarnejad
Box 17 Mohol + Stud-by
7035 Trondheim
Norway

دوستان عزیز «نیمه دیگر»

با سلامی گرم و پرشور و با درودی فراوان به جمع گرم دوستی هاتان که پربارتر و داناتر، هوشیارتر و عمیق‌تر در کار درخشان پیش بردن دیالوگ مستقل زنان می‌کوشید. می‌دانم که کار این داستان و انتشار نشریه‌ای در آن بعد و راستا کاری مشکل و طاقت فرساست و بر این باور داستان برومندتان را صمیمانه می‌فشارم و امید آن دارم که قوی‌تر و پایدارتر در کارزار فرهنگی بیان روشن و زنده این نیمه «دیگر» باشید. از پیش‌تر که با قصه فمینیسم آشنا شدم، همه وقت این حال و هوا در من بود، چرا بدنه تئوریک این مبارزه اجتماعی (جنبش زنان و بنیادهای تئوریک آن) هنوز در بخش آگاه زنان ما، آن ساختمان و فرم پیگیر و شخصی خود را چونان سلف فرهنگی‌اش در غرب نیافته است (وجود نشریات متعدد زنان در ادبیات غرب و دامنه وسیعی که کار جستجو و تحقیق را در این مهم دنبال می‌کند) و هنوز بسیاری بحثها و جدلهای این سوی زمین در مورد زن در ادبیات «آوارگی» منتشر نمی‌شود. بدلیل دیگری مستقیم و حاضری که با تئوری فیلم و داستان سینما دارم می‌توانم این نکته را بوضوح ببینم که مثلاً کار فوق العاده گسترده‌ای در این زمینه شده است. ادبیات موجود سینما که اکنون دامنه‌های گوناگونی از طیفهای مختلف نظری را دربر گرفته است، دیالوگ باز و فوق العاده بحث‌انگیزی را در پیش گرفته است. از میان این طیفهای نظری از جمله می‌توان روانکاوی^۱ و روانشناسی و ساختارگرایی^۲ و ادامه فلسفی جدیدترش ساختارگرایی پسین^۳ را نام برد که کارهای در خور توجه‌ای در مورد نقش و موقعیت زن در کل مجموعه سیستم و جای فرهنگی و نهادی‌اش در داستان زبان شده است. در این بیان، خصوصاً سینما در مرکز توجه چشم‌گیری از نظر نوع رابطه‌ای که با این مقوله (زن) برقرار می‌کند و ادبیات خاص خودش را شکل می‌دهد قرار گرفته است. برخورد نظری و عمیقاً درگیر فلسفی در کار پرداخت و شکل‌گیری عناصر کارساز سینما و تأثیری که در شکل دادن به نقش زنان داشته، بدنه قابل تئوریک جستجوی این زبان (فیلم) و اشکال موجود آن را در زمینه فرهنگ مسلط (مرد سالاری) پرسشهای جای‌گیری و شکل‌گیری درک‌های رایج در

مجموعه فرهنگی این مدیوم medium، همه و همه دامنه‌های جستجوی ادبیات غرب را نسبت به مسأله زنان نشان می‌دهد، در حالی که کار این جست و یافت هنوز در ادبیات مشخص درگیر با آن که عمدتاً در خارج کشور اسم و رسم شما را در خود حمل می‌کند دیده نمی‌شود. از سوی دیگر کار فوق‌العاده اندک و عمیقاً نارسایی از نقطه نظر تئوریک در سطح جزوه بررسی نقش زنان در سینمای مسعود کیمیایی از طرف خانم نوری علاء نمی‌تواند پاسخ گوی پیچیدگی موجود در این مسأله را به عهده بگیرد و این امر در برابر هر جستجوگر صمیم و علاقمند به مسأله زنان مطرح می‌شود که نیاز پرداختن آن کم از پرداختن به فلان بحث «تجربیات زنان در زندانهای رژیم» نیست که داستان چه بسا و در این شکل نظری می‌تواند تأثیری بمراتب عمیق‌تر و پربارتر بر پروبلماتیک زن داشته باشد. بهر روی آوردن این نکته‌ها بیشتر از جهت اهمیت و تأثیری که این روزها می‌تواند در پیشبرد موثرتر یک دیالوگ فرهنگی داشته باشد مد نظر بوده و قصه و غرض بیان یک کمبود شخصی در این زمینه است والا جای هیچگونه شک و شبهه‌ای نیست که همین موجودیت سخت و دشوار مجله و ادامه کارتان خود غنیمتی است...

پیروز باشید

مسعود منش — سیاتل، آمریکا

۲۵ نوامبر ۸۹

پانوشته‌ها :

۱ — Psychoanalysis

۲ — Structuralism

۳ — Post Structuralism آنان را مرهون برابر نهادن اندیشمند گرامی آقای

داریوش آشوری هستم.

فضای سنگ ناسازگاری

زن ایرانی در دهه انقلاب

افسانه نجم آبادی

دانش آموز سیزده ساله‌ای به نام آناهیتا شریفی، شاگرد مدرسه راهنمایی مهدیه در تهران، روز دوشنبه چهارم اردیبهشت ماه جاری، در پی اطلاع از اخراج احتمالی خود از مدرسه به منزل بازگشت و خود را از طبقه ششم خانه‌شان به پایین پرت کرد. پیکرنیمه جان آناهیتا به بیمارستان مدائن منتقل شد، ولی معالجات موثر واقع نشد و نامبرده فوت کرد.

[منبع خبر: زن روز، ۶۸/۲/۱۶]

در چند هفته بعد از انتشار این خبر مجله زن روز در سه شماره متوالی مصاحبه‌هایی طولانی با پدر و مادر آناهیتا و برادران او، با معلمها و اولیای مدرسه، و با روانشناسان و کارشناسان امور آموزشی منتشر کرد. تصویر زیر بر مبنای مرور این مصاحبه‌ها ترسیم شده است.

آناهیتا روز یکشنبه به خانه که آمد گفت پاهایم درد می‌کند، چون از ساعت هفت و نیم صبح تا یک و نیم بعد از ظهر دم دفتر من را سر پا نگه داشته‌اند. چرا؟

شاگردان اجازه ندارند در غیاب معلم پشت پنجره کلاس، مشرف به خیابان،

نیمه دیگر

بایستند و به بیرون نگاه کنند. روز شنبه پس از آن که زنگ زده می شود و بچه ها سر کلاس می روند، یکی از خدمتگزاران به ناظم گزارش می دهد که بچه ها پشت پنجره اند، تا ناظم وارد می شود همه سر جای شان نشسته اند، پنجره باز است، پایین، در خیابان، چند پسر پرسه می زنند، یک تلفن به کلانتری محل برای آنها؛ بردن پنج دانش آموز، از جمله آنها، به دفتر، تلفن به اولیاء، تهدید به اخراج.

روز بعد، سر صف صبح، مدیر مدرسه پنج دانش آموز را معرفی می کند؛ از ضد انقلاب می گوید که به عناوین مختلف می خواهد با نسل جوان مبارزه کند، می خواهد چهره های پاک و نورانی آنها را تبدیل به چهره های بدی کند، از فساد می گوید. از این پنج دانش آموزی که انگل اجتماع هستند. [به یاد داشته باشیم که رونامه های ایران پر است از مقاله علیه فساد و بدحجابی؛ نشریه پاسدار انقلاب، ارگان حوزه علمیه قم، تحت عنوان «کودتای خرنده علیه ارزشهای اسلامی و انقلابی» از این به اصطلاح موج فساد که گویا حتی دامن بسیاری از نوجوانان و دانش آموزان مدارس را هم گرفته، صحبت می کند. (به نقل از ایران تایمز، ۳۰ ژوئن ۱۹۸۹)]

مادر آنها، همراهش به مدرسه می رود، در دفتر باز هم توهین، تحقیر و سرزنش، و بعد پرونده آنها، به مادرش سپرده می شود؛ یعنی اخراج. حال مادر بهم می خورد، آنها، به خانه شان می دود، برادرش برای کمک به مادر به مدرسه می رود، سر راه بازگشت به خانه، مادر و برادر جسد له شده آنها، را پخش خیابان می بینند.

آنها، چگونه شاگردی بود؟ با استعداد - سال گذشته با معدل ۱۹/۵ کلاس را تمام کرده بود، به گفته پدرش و تأیید معلمهایش انگلیسی و عربی خوب می دانست، نقاشی خوب می کرد - بچه ای حساس بود و مستقل، به برادر و دوستش گفته بود دیگر خسته شده: یک روز از رنگ سبز کاپشنش ایراد می گیرند، یک روز از کفشش، و روز دیگر از این که مویش از کنار مقنعه بیرون زده [اگر چه همه معلمها زن هستند، ولی گویا بچه ها باید یاد بگیرند مقررات را رعایت کنند].

اولیای مدرسه آنها، را چگونه دختری می دیدند؟ پارسال وضع درسی خوبی داشت ولی امسال افت کرده بود، امسال زبان باز کرده بود، مرتب مجبور بودیم به خاطر حجاب و مقررات مدرسه به او تذکر بدهیم، چون دختری بود که مورد توجه بچه ها بود و همه از او تقلید می کردند، هیجان زده و جسور شده بود، البته خیلی هم

خوش و سرحال بود، ولی روی همان یکدندگی که داشت، زیر بار حرف کسی نمی رفت، احترام مدیر و معلم را حفظ نمی کرد، بلبل زبانی می کرد.

حرف نشنوی و زبان درازی باید تنبیه شود: توهین و تحقیر در مقابل همه شاگردان مدرسه، سرزنش و اخراج در مقابل مادر، آیا عجیب است که در چنین مجموعه ای از فشارهای اجتماعی، در این موقعیت سنی و روحی، دختری سیزده ساله، دنیا را جایی چنین تنگ احساس کند؟ و آیا وحشت اولیای مدرسه از این که در خود کشی هم بچه ها از آنها هیتا تقلید کنند بی پایه است؟ - به والدین بچه ها گفته ایم برای آنها توضیح دهند این کار قبح است و مبارزه نیست.

چگونه جامعه ای خود کشی، این انهدام نهایی خود، را مبارزه ممکن است تعبیر کند؟ آیا فضای ناسازگار بودن برای زن ایرانی آنقدر تنگ و کوچک شده که سن خود کشی را تا به سیزده سالگی پایین آورده؟

در دهه انقلاب، دو حادثه بیش از هر دیگر رویدادی نه تنها مویید این تنگی فضا بوده، بلکه فضای زندگی زن را تبدیل به بحث روز مطبوعات و حتی دخالت مستقیم آمرین سیاسی کرده است: یکی ماجرای برنامه تلویزیونی اوشین و فتوای خمینی در مورد آن (رجوع کنید به نیمه دیگر، شماره ۹) و دیگری خود کشی آنها هیتا. اولی زنی را که الگوی اوشین را به فاطمه ترجیح داده بود تا لبه اعدام برد، و دومی دختری سیزده ساله را به دنیای انهدام راند.

انتخاب این دو نمونه، این دو «حادثه»، به این نیت نیست که از آن چنین نتیجه گیری کنم که در ایران بعد از انقلاب، در زیر سایه جمهوری اسلامی، جایی برای زندگی زن ایرانی نمانده است. صحبت از نه هر فضایی است بلکه فضای ناسازگاری است. در واکنش به خود کشی آنها هیتا دو مطلب مورد توجه مصاحبه کنندگان و مد نظر اولیاء مدرسه بود: یکی تعارض ارزشها، تعارض بین ارزشهای اسلامی که باید حاکم شود و ارزشهای جز آن که قرار است ریشه کن شود. دوم ضرورت درهم شکستن ناسازگاری ارادی از سنین پایین: یاد گرفتن، درونی شدن، «طبیعی شدن» سازگاری. در واکنش به حرف مادر آنها هیتا که صحبت از ناراحتی دخترش می کند به خاطر تذکرها و کاپشن، کفش و مقنعه، مصاحبه کننده می گوید: «وقتی می دیدید چنین مسأله ای این قدر دخترتان را آزار می دهد،

آیا سعی کردید سازگاری با قوانین مدرسه را به او قبولانید؟»

فضای ناسازگاری، فضای شکوفایی تعدد ارزشها، به جای سعی در حذف امکان تعارض ارزشها، فضای تنفس تخیلهای گونه گون به جای یکپارچگی وحدت کلمه، تنگی این فضا است که مبحث این مقاله است.

در این ده ساله، وضع زن ایرانی، هم در نوشته های طرفداران جمهوری اسلامی و هم در نوشته های مخالفین، تبدیل به محک بهتر یا بدتر بودن رژیم کنونی در مقایسه با دوران پهلوی شده است. هر دو گروه با استفاده از یک سلسله معیارهای کمی و کیفی، آماری، قانونی و اخلاقی، شرایط زندگی زن ایرانی را مبنای نتیجه گیریهای از پیش تصمیم گرفته شده خویش - که پایه آن سلیقه های سیاسی است - قرار می دهند.

از این معیارها، برخی به کل غیر قابل قیاسند. به طور مثال طرفداران انقلاب اسلامی «آنچه را که در غرب تساوی حقوق می خوانند و در واقع تشابه حقوق است» اصلاً به عنوان معیاری برای ارزیابی وضع اجتماعی زن قبول ندارند. نگاهی به نوشته های متفکران اسلامی قبل از انقلاب (مطهری، شریعتی) و پس از انقلاب، به ویژه مقالاتی که متناوباً در این زمینه در مجله زن روز به چاپ می رسد، این غیر قابل قیاس بودن را نشان می دهد. زهرا رهنورد که اکنون نماینده وزارت فرهنگ و آموزش عالی در شورای فرهنگی - اجتماعی زنان است، اخیراً در مصاحبه ای که پس از مرگ خمینی با او شده بود این بحث را چنین ارائه می دهد:

«امروز در جهان معاصر از زن دو الگو ساخته شده است: یک الگوی کاملاً جسمی و جنسی که در این الگو زن حیوان است... الگوی دیگر، یک الگوی مردانه است، این الگوی مردانه، بخصوص هنگام طرح نظام اشتغال، خانواده، تحصیل، و بخصوص در نهضت های فمینیستی (طرفدار زن) به چشم می خورد. در این گونه موارد وقتی نهضت های طرفدار زن برای رهایی و مساوات مبارزه می کنند، دقیقاً همان امتیازاتی را می خواهند که مردان دارند... در ایران زمان شاه نیز دقیقاً از همین دو الگو تبعیت می شد. قبلاً استاد مطهری در صحبت های خود گفته بود که «زن و مرد

مساویند نه مشابه»... یا دکتر شریعتی در دعا‌های خود گفته بود «خدایا به زنان ما عفت و به مردان ما غیرت عطا کن». اینها در حد صحبت باقی مانده بود... ولی امام تعریف دیگر و الگوی دیگری ارائه داده‌اند... الگویی بر اساس شخصیت حضرت زهرا(س) برای زنان ارائه داد. الگویی زنانه... الگوی زن غربی... در بُعد اجتماعی همان «سوپر مرد» است که به «سوپر زن» تبدیل می‌شود، یعنی موجود «دست دوم» جنس دوم. چرا که او بر اساس مرد خلق شده است و این یک نوع تحقیر است. الگوی زنانه امام می‌گوید که زن یک موجود درجه یک است، مرد هم یک موجود درجه یک است و آن دو مکملند.» (زن روز، ۶۸/۴/۲۴)

در این تصویر بین آنها که خواهان تساوی یا «تشابه» حقوق زن و مرد هستند، یعنی تفاوت‌های زن و مرد را به عنوان مبنایی برای تبعیض حقوقی و اجتماعی قبول ندارند، و آنها که این تفاوت‌ها را نشانه مکمل بودن زن و مرد دانسته، هر نوع نادیده گرفتن حقوقی و اجتماعی این تفاوت‌ها را انکار این مکمل بودن فطری و مخالف فلسفه خلقت می‌پندارند، فضایی برای تبادل نظر، برای مکالمه، و حتی برای مشاجره باقی نمی‌ماند.

برخی دیگر از این معیارها که به زبان آمار و ارقام درآمده‌اند در سطح اعداد قابل قیاسند، ولی انتخاب این مقایسه عددی به مثابه معیاری برای سنجش بهتر یا بدتر شدن شرایط زن در ایران جای بحث دارد. به طور مثال هیچ دلیل منطقی و داده آماری وجود ندارد که شاهد بر آن باشد در این مدت سطح سواد زنان و یا درجه عمومی استخدام و اشتغال آنها پایین آمده باشد (رجوع شود به مقاله و مقدم در شماره ۱۰ نیمه دیگر تحت عنوان «زن، کار و ایدئولوژی در جمهوری اسلامی»). مشکلات و موانع قانونی و اجتماعی که در مورد تحصیلات عالی و برخی شغلها در سالهای اول وضع شده بود، اکنون مورد بحث و تغییر واقع شده است. بعداً در این مقاله معنای محدودیتهای سالهای نخست، حیطه بحثهای سالهای اخیر و چارچوب تغییرات جدید و مرزها و محدودیتهای این تغییرات بحث خواهد شد. سعی من در این نوشته یکی این است که برخی از این سنجشها را دوباره مرور و از این راه تفسیری بر معنای آنچه بر زن ایرانی در این دهه گذشته مطرح کنم. دوم آن است که ببینم چه امکانی و چه نیازی برای اختراع زبان سومی برای خروج از این بن بست «مکمل بودن یا

مساوی بودن» وجود دارد؛ زبان سومی که بر مبنای انکار تفاوتها ساخته نشده باشد، ولی نیاز به تساوی حقوق را نیز منکر نباشد. این تلاش در راه «اختراع زبان سوم» بسیار مدیون تحولات فکری و تلاشهای عملی دهه اخیر در جنبشهای زنان کشورهای اروپا و امریکا است. در حیطه های بسیاری، از جمله نقد ادبی، اخلاق، فلسفه، روانکاوی، تئوری و پراتیک سیاسی، نظریه های حقوقی و قانونی، مبحث تفاوت و تساوی در مرکز پژوهشهای جدید فمینیستی قرار داشته است. چگونه می توان نسبت به تفاوتهای موجود، نه تنها میان زن و مرد، بلکه میان زنان طبقات متفاوت، از فرهنگهای گوناگون، و متعلق به نژادهای مختلف، کور نبود، بدون آن که اجازه داد این تفاوتها به مبنایی جهت تحکیم تبعیضات طبقاتی، نژادی، جنسی و فرهنگی علیه طبقات و گروههای «زیر دست» جامعه تبدیل شود؟ حاصل این بحثهای بسیار غنی در جهت دوری گزیدن از اعلام مواضع راحت یکپارچه ابدی و ازلی، خارج از محتوای مشخص اجتماعی و تاریخی، و بر مبنای خصوصیات همگانی و جهانی بوده است. در این «زبان سوم» تساوی، برخلاف انتقاد نظریه پردازان اسلامی، بر پایه تشابه و انکار تفاوت مبتنی نیست، بلکه وارد بودن ربط بین تفاوتهای بیولوژیکی بین زن و مرد و تبعیضات قانونی مشخص مورد بحث است. به عبارت دیگر این زبان در بسیاری موارد با زبان تساوی حقوق این وجه مشترک را دارد که همچنان که متفاوت بودن رنگ مو، قد، و یا وزن افراد به مثابه زمینه ای برای متفاوت بودن در برابر قانون پذیرفتنی نیست، تفاوتهای بیولوژیکی زن و مرد را استدلال واردی برای تبعیضات قانونی نمی داند. به طور مثال این زبان قبول نمی کند که تفاوتهای بیولوژیکی زن و مرد ایجاب می کند شهادت قضایی زن با مرد در محکمه عدل وزنه متفاوتی داشته باشد، یا زن از حق قاضی شدن محروم شود، و یا مادر شدن زمینه ای باشد برای حذف زنان از برخی مشاغل و همسر بودن او را از حق سفر محروم کند تا مبادا به تکالیف همسری او خدشه ای وارد آید. ولی در برخی موارد نیز درست بر عکس: بر اساس تفاوت بیولوژیک زن و مرد، در محتوای مشخص روابط اجتماعی، خواهان انعکاس این تفاوت در سطح حقوق و قانون است. به طور مثال پافشاری بر مرخصی دوران قبل و بعد از زایمان، و یا ساعات کار انعطاف پذیر برای مادران شیرده، بدون آنکه قبول کند این گونه «مزایا» خصلتی ازلی و ابدی برای زن به عنوان مادر تعیین می کند و یا می تواند موجب تبعیض در اشتغال زنان باشد، با این استدلال که برای همه زنان در هر زمانی مادری بالاترین مسئولیت اجتماعی است.

قبول تفاوت در این زبان محلی به کل متغایر یا قبول تفاوت در زبان اسلامی دارد. این زبان چارچوب مکمل بودن فطری زن و مرد را به عنوان زمینه تفاوت قبول نمی کند، بلکه تفاوت را به معنای چند گونگی دائماً در حال تغییر هویتها و نیازهای انسانها تعبیر می کند، به معنای ضرورت ایجاد فضای تنوع، فضای «شنا بر خلاف جریان آب»، می داند. این گونه قبول تفاوت البته چشم به بازآفرینی دنیایی بسیار متفاوت از دنیای انقلاب اسلامی دوخته است. در دنیای جمهوری اسلامی الهی شدن الگوهای رفتار اخلاقی و اجتماعی انسانها ناسازگاری را به حیطة کفر می راند و تنبیه ناسازگاری، همانند تنبیه کفر و ارتداد، انهدام ناسازگار می شود.

الگوی اسلامی وزن ایده آل

در فکر اسلامی دودۀ اخیر «مسئله زن»، مکان اجتماعی زن، در مرکز بینش سیاسی قرار گرفت. در این بینش تغییر نقش زن در دوران معاصر مسقیماً به «مقاصد سلطه جویانه استعمار» مرتبط دانسته شده، «آزادی زن» سلاحی است برای خالی کردن زن از «ارزشها و اصالتهای فرهنگی» در یکی از «دیباچه» های مجله زن روز (۱۸ فروردین ۱۳۶۳)، تحت عنوان «جایگاه زن در جمهوری اسلامی»، این بحث چنین پرورانده شده است:

استعمار به نقش حساس و حیاتی زن در سازندگی فرد و جامعه انسانی به خوبی واقف بود و برای استعمار ملتها بهترین وسیله اش می دانست. بنابراین تحت عناوینی چون فعالیت اجتماعی، هنر، آزادی، و... او را به سوی انحطاط و ابتذال سوق داد و از او عروسکی ساخت که نه تنها نقش انسانی خویش را به فراموشی سپرده بود، بلکه در جهت تهی کردن دیگر انسانها از انسانیت نیز بهترین آلت در دست اربابان زرو زور گشته بود...

در جوامع غربی که نظام سرمایه داری حاکم است، و در چهارچوب حکومتهای دمکراسی، آزادیهای فردی! برای همه افراد محفوظ است، آزادی زن چیزی نیست جز آزادی برهنگی و فحشا و بی بند و باری. آزادی زن، یعنی آزادی استفاده از زن برای تمامی هدفهای پلید و شوم سردمداران زرمند و زورمدار نظام سرمایه داری، و زن آزاد در این نظام یعنی زنی که فارغ از تمامی ارزشهای انسانی به عروسکی تبدیل می شود که گاه در جهت سرگرم ساختن افراد و در واقع تحمیل آنها بکار گرفته می شود و گاه در خدمت تبلیغ کالای سرمایه داران، و اوج فاجعه اینجاست که همین زن از طریق فیلمهای مهوع و فجیع و نیز مجلات مد و نشریات مبتذل و انحرافی به عنوان الگو و نمونه زن بودن به سایر نقاط دنیا معرفی می شود.

در کشورهای عقب نگه داشته شده، زن علاوه بر نقش فوق، نقش دیگری نیز در صحنه اجتماع خویش به عهده دارد، و آن همگامی ناخودآگاهانه با ارباب قدرت در جهت نابودی فرهنگ بومی جامعه است. چرا که با وجود حضور فرهنگ بومی در شخصیت و اندیشه انسانهای یک جامعه، حضور سیاسی - نظامی - اقتصادی - اجتماعی در آن جامعه به آسانی میسر نیست. ابتدا بایستی شخصیت انسانها و هویت جامعه از بین برود آنگاه قدرتهای استعماری قدم به آن جامعه نهند و بساط سلطه خویش را در تمامی ابعاد بگسترند. وزن در این رابطه بهترین وسیله برای از بین بردن فرهنگ بومی جامعه خویش به نفع استعمارگران شد.

در کشورهای اسلامی نقش زن از این هم حساستر است. فرهنگ و عقیده اسلامی برای افراد این جوامع ایمان و آرمان می آورد و بر شخصیت انسانها و هویت جامعه رنگ الهی می زند و بیگانه سلطه طلب را در چنین جامعه ای زمینه مناسب برای نفوذ و سلطه نیست. زن در این گونه جوامع مسلح به سپری است که او را از آسیب توطئه هایی که بر علیه انسانیت و شرف و عفت او طرح می شود، مصون می دارد و این سپر همانا حجاب اوست. این بود که در جامعه هایی مانند جامعه ما به عنوان فوری ترین و ضروری ترین کار، اقدام به کشف حجاب! کردند...

آنگاه او را آماج تیرهای زهرآگین فساد و فحشا و بی بند و باری و عریانی و هرزگی و... نمودند. پس از این مرحله زن را به مثابه وسیله و ابزاری جهت مسخ فرهنگ اسلامی جامعه و محو ایمان بارور انسانها بکار گرفتند...

تأثیر زن در ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی در آن برهه آشکارتر از آن بود که نیازی به تشریح داشته باشد. در بعد سیاسی به جرات می توان گفت که نظام پوسیده شاهنشاهی پایه های حاکمیت استبدادی شوم خویش را در این مملکت عمدتاً بر عملکرد آشکار و یا نقش پشت پرده زنان این جامعه بنا نهاده بود.

از نظر فرهنگی زنان بزرگترین عامل وابستگی فرهنگ این جامعه به فرهنگ منحط غرب بودند و در مسخ فرهنگ غنی و پر بار اسلامی در جامعه سهمی فراوان داشتند.

اقتصاد این کشور که یکسره وابسته به غرب بود، به شکلی موثر از حرکت زن در جامعه تأثیر می پذیرفت.

در این زمینه نیز زنان با الگوهای مصرف غربی که انتخاب کرده بودند - به طور مستقیم - و با شرکت فعالی در امر تبلیغات - به طور غیر مستقیم - در عمق و وسعت بخشیدن به این وابستگی نقش موثر ایفا می کردند.

در زمینه روابط اجتماعی نیز ناگفته پیداست که زنی که تمام شخصیتش در ظاهر آنچنانی او نهفته و الگوی زندگی و اخلاق و رفتار او را ستاره های سینما تشکیل می دهند، با چه هیئت و شکلی در اجتماع ظاهر می شود و با دیگران به چه نحو رابطه

برقرار می کند.

هنوز از یاد نبرده ایم که آن روزها زنان تحت عنوان فعالیت اجتماعی! چگونه به مشاغل کاذب روی آورده و جذب سیستم اداری بیمار مملکت شدند و این فعالیت اجتماعی می رفت که به قیمت نابودی اساس خانه و خانواده تمام بشود. به تعبیری نقش اجتماعی! زن به تدریج نقشهای اصلی زن یعنی همسری و مادری را تحت الشعاع قرار می داد...

از اینجاست که باید به عظمت و عمق انقلاب اسلامی ایران اعتراف کرد. انقلابی که این جامعه را با تمامی اشخاص و شخصیتها و روابط و ضوابط از زیر بنا دگرگون کرد و بالطبع زن را نیز. آری، زن در این جامعه دگرگون شد تا انقلاب پدید آمد و آنگاه در همراهی با انقلاب به دگرگونی وسیعتری دست یافت و در نظام جمهوری اسلامی عمیقتر دگرگونه شد.

از آوردن این نقل قول مفصل چند منظور دارم. یکی نشان دادن زمینه مشترک، زبان مشترک، در تفکر سیاسی این دوران در مورد «مسئله زن». بسیاری از بحثهای این دیباچه را با کمی پس و پیش و شاید با زبانی اندک متفاوت می توان در بسیاری از نوشته های اپوزیسیون غیر اسلامی دوران شاه نیز پیدا کرد. توان سیاسی فکر اسلامی در آن دوران بر مبنای این زبان مشترک شکل گرفت: به مجموعه ای از دیدهای مشترک اخلاقی جامعه، زبانی «خودمانی و اصیل» داد.

دوم محتوای مشخص سیاسی و زمانی این زبان است. در هیچ کجا بحث نویسنده بر مبنای اصول فقهی و اجرای قوانین اسلام استوار نیست، بلکه بر مبنای نیازهای سیاسی دورانی مشخص و ارتباط فکر اسلامی با این نیازها استدلال شده است. زبان استعمار و مبارزه علیه استعمار، زبان سرمایه داری و مبارزه علیه آن، زبان اقتصاد مصرفی و مبارزه علیه مصرف گرایی، زبان نابسامانی و هرج و مرج اخلاقی و ضرورت تزکیه نفس و تصفیه اجتماع، اینها همگی زبان سیاسی مشترک یک دوران بود. از نظر متفکرین سیاسی وایدئولوگهای انقلاب اسلامی، اسلام کاملترین و مناسبترین نظام برای پاسخگویی به نیازهای سیاسی دوران دیده می شود.

سوم توجه به نتیجه گیری سیاسی این دیباچه است: دگرگون شدن زن بر مبنای الگوی آرمانی اسلامی لازم بود و هست تا انقلاب شود و جامعه جدید انقلابی - اسلامی ساخته شود. این ارتباط مستقیم «مسئله زن» با قدرت سیاسی و دگرگونی اجتماعی است که زمینه تفسیر سیاستهای جمهوری اسلامی را فراهم می کند:

حساسیت جمهوری اسلامی به رفتار زن در ملاء عام، مبارزه وقفه ناپذیر برای تحمیل حجاب و ریشه کن کردن بی حجابی و بدحجابی، بحثهای به ظاهر مسخره در مورد این که پخش صدای زن از صدا و سیمای جمهوری اسلامی جایز است یا نه، حساسیت جمهوری اسلامی در مورد سایر «رفتارهای غیر مجاز»، نظیر آرایش موی پانک، پوشیدن بلوزهایی مزین به عکس مایکل جکسون، گوش کردن به موسیقی «مبتذل»، در این زمینه قابل درک است. آنچه این رفتارها را غیر قابل قبول و خطرناک می کند «غیر اسلامی» بودن آنها نیست. گمان نمی کنم کسی بتواند حدیثی پیدا کند که آرایش موی پانک را مخالف شعائر اسلامی ثابت کند. خطرناک بودن این رفتارها از نظر دولت به خاطر بار سیاسی ای است که در تفکر غالب و قدرت مقتدر سوار بر این گونه رفتارها شده است. به خاطر این بار سیاسی، این ارتباط مشخص بین رفتار فرد و ساختار دولت، است که تخطی از «شعائر اسلامی» تبدیل به خیانت به انقلاب شده است. متخطیان نه فقط مفسد فی الارض، که ضد انقلاب، عامل استکبار جهانی، وپیچ و مهره های کودتایی خرنده علیه ارزشهای اسلامی و انقلابی هستند.

حجاب، بی حجابی و بدحجابی

شاید روشنترین نمود این الگوی رفتار زن به مثابه تبلور اسلامی انقلاب و قدرت در تعارضهای مداوم ده سال اخیر بر سر حجاب بیان یافته باشد. حتی در دوران تظاهرات علیه شاه نیز یکی از موارد نادر کشمکش بین نیروهای اسلامی و غیر اسلامی بر سر جدا کردن صفوف زنان از مردان و پافشاری سازمان دهندگان بر روسری سر کردن زنان بی حجاب بود. در واقع این شاید یکی از تنها موضوعهایی بود که توازن نیروهای سیاسی را در آن دوران به سنجش گذاشت و به یک معنا از طریق قبول این زبان تلبس اسلامی از جانب غیراسلامیان تا حدودی این توازن به نفع نیروهای اسلامی تغییر کرد. پس از قدرت به دست گرفتن نیروهای اسلامی نیز یکی از نخستین شکافهای علنی به شکل تظاهرات زنان علیه تحمیل حجاب در اسفند ۱۳۵۷ نمود یافت. از آن تاریخ تا به امروز، و به خصوص پس از انقلاب اداری تابستان ۱۳۵۹ و اجباری شدن قطعی حجاب اسلامی، مکرراً و هر از گاهی، معنای دقیق حجاب، رنگ حجاب، شکل یونیفرم مجاز صحنه کشاکش قدرت بوده است. از یک سوزنانی که حاضر به قبول این اجبار نیستند از هر فرصتی برای آزمایش حدود

و ثغور قدرت حاکم استفاده می کنند، و با به زیر پا گذاشتن این حدود، از راه مثلاً روسری رنگی سر کردن و یا حلقه ای از مورا بیرون گذاشتن، حیطة هرچند کوچکی از قدرت اجتماعی را برای خود مدعی می شوند. و از سوی دیگر جمهوری اسلامی نیز خود به روشنی این آزمایشها را آزمایش قدرت سیاسی می داند. بنا بر یکی از رایج ترین شعارهای خواهران حزب الله «اسلام مکتب ماست/ حجاب سنگر ماست» و به قول دکتر سیف الرضا شهابی: «امروزه در کشور ما بی حجابی یا بدحجابی تبدیل به یک مساله سیاسی شده است و مانند قاقاق مواد مخدر فرم سیاسی یافته است... بی حجابی یا بدحجابی را یک حربه ای سیاسی برای مخالفت با جمهوری اسلامی قرار داده اند... بی حجابی... به طور ریشه ای و به عنوان یک بیماری در ارگانیزم جامعه ما وارد شده است.» (اطلاعات ۱۱/۱۰/۱۳۶۴).

تشبیه بی حجابی به یک نوع بیماری نیاز به تعمق بیشتر دارد. جلال آل احمد در مقاله معروف خود، غریبزدگی، پدیده غریبزدگی را به نوعی بیماری تشبیه کرده بود: «غریبزدگی می گویم همچون و بازدگی... سخن از یک بیماری است.» ولی اکنون این تشابه مهمترین صورت خود را در وجه زن بی حجاب و بدحجاب یافته است. حجت الاسلام قربانعلی دری نجف آبادی در سمینار «حجاب و بررسی حقوق زن در اسلام» که از تاریخ ۱۴ الی ۱۷ دی ۱۳۶۴ در مسجد جامع رجایی در کرج برگزار شد در تفسیر آیه معروف قرآن در مورد ضرورت پوشاندن گریبانها می گوید: «فلسفه حجاب چیست؟ یک کلمه و آن این که «ذالک ادنی ان یعرفن» برای این که اینها شناخته بشوند به پاکی و تقوا و حجاب و عصمت... دیگر آدمهای بیمار و آدمهای فی قلوبهم مرض... نمی توانند در این بدن و لباس پاک و پیکره ای که با فضیلت و وقار و ادب اسلامی آراسته شده است نفوذ و رخنه بکنند... این یک نوع واکسینه کردن جامعه است. واکسینه کردن زن و مرد مسلمان است. واکسینه کردن خواهران پاک و بافضیلت است. نمی شود گفت در دنیا میکرب نباشد، آدمهای بیمار نباشند... ما در برابر میکرب چه باید بکنیم؟ در برابر بیماری چه باید بکنیم؟ باید خودمان را حفظ بکنیم. باید خودمان را قرنطینه بکنیم.» و برادر رزمنده سید محسن کمالی از جبهه شمال غرب ضمن نامه ای از حجت الاسلام کرمانی می پرسد «پس چرا جلوی این آشغالها [بی حجابها و بدحجابها] را نمی گیرند؟... درست که چنین اشخاصی بیماران و مستضعفان فکری و اخلاقی هستند، اما چرا سریعاً این بیماری را درمان نمی نمایند؟... کمبود زمان را نیز نمی توان دلیل آورد،

چه قریب به ۷ سال از انقلاب گذشته و اطبا هنوز موفق به تیمار این بیماران نشده اند.» (اطلاعات، ۱۲ دی ۱۳۶۴)

استفاده از قیاسهای پزشکی در حیطه مجادله اخلاق دو کار می کند: یکی آن که وجهه علمی، بویژه اعتبار طبی، به بحث می دهد. دوم آن که بحث را از حیطه اختیار به قلمروی جبر منتقل می کند: واکسینه کردن، قرنطینه کردن هیچ کدام اختیاری نیست. آدم سالم را، به خصوص در سن بچگی، به تشخیص مقامات پزشکی و به حکم دولتی علیه یک سلسله امراض، واکسینه می کنند، و یا به هنگام شیوع نوعی اپیدمی - همان گونه که اکنون مقامات جمهوری اسلامی نگران اپیدمی بدحجابی هستند. قرنطینه هم اجباری است برای بیمار، برای جلوگیری از اپیدمی.

با این وصف تفاوتها می مانند: برخلاف میکرب که ارگانسمی جز از خود بیمار است، در زن بدحجاب میکرب و بیماری عین وجودی اند. زن بدحجاب هم میکرب است، پس ضرورت واکسینه کردن خواهران پاک و با فضیلت، واکسینه کردن زن و مرد مسلمان؛ و هم بیمار، بیماری که سخت یکدندگی می کند و تیمار پذیر نیست. بدین معنا بیماری او ارادی است. می خواهد بیمار باشد.

اصرار زنان متعارض بر آزمایش دوباره و چندباره مرزهای قدرت لغت جدیدی نیز به زبان فارسی افزوده است: مابین با حجاب و بی حجاب، بدحجاب نیز اضافه شده است. تمام هم و غم دولت نیز در این زمینه اکنون وقف ریشه کن کردن بدحجابی است. آخرین تبلور این کوششها «آیین نامه اجرایی مبارزه با بدحجابی» است (متن کامل این آیین نامه در قسمت کرونولوژی این شماره، در تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۶۸، آمده است). در رابطه با ضرورت این آیین نامه مرضیه حدیده چی دباغ، نماینده مجلس و قائم مقام جمعیت زنان جمهوری اسلامی، می گوید:

به نظر من، ما همیشه یک عده از خانمها را به عنوان مریض در جامعه داریم که باید آنها را مداوا کرد، برای آنها کلاس گذاشت، نصیحتشان کرد و مسئله حجاب را برای آنها شکافت، ولی فکر می کنم که بعد از گذشت ده سال از انقلاب، با این همه صحبت، سخنرانی، آموزش از طریق رسانه ها، دیگر زمان آن رسیده که زنان ما فهمیده باشند که حجاب برای چیست. من مخصوصاً در طول این هشت ماهی که مسئولیت زندانهای زنان استان تهران را بر عهده گرفته ام و با زندانیان دائماً در تماس هستم، بخصوص آنهایی که در رابطه با فساد اخلاقی بازداشت شده اند، این قضیه برایم روشن شده که عده ای از این زنان اصلاً با جمهوری اسلامی عناد دارند. حال ما چاره ای نداریم جز این که با یک سلسله

فشارها و پیاده کردن دستورالعملهایی آنها را از این راه ناصواب، به راه درست و سلامتی که لازمه بودن یک زن هست بکشانیم.

(زن روز، ۱۳۶۸/۲/۲)

روشن است که چیزی بیش از صرف لباس زن مورد تعارض است. حجاب زن بیان سمبلیک اصالت انقلابی - اسلامی شده است. به قول دری نجف آبادی: «اگر کسی به حجاب توهین و بی احترامی بکند نه تنها به یک زن چادری بی احترامی کرده است. بلکه به تمام ارزشهای اسلامی و به رسول الله بی احترامی کرده است.» (اطلاعات، ۱۳۶۴/۱۰/۱۱) مهمتر آن که پافشاری دولت در تعیین واقعا موبه موی حدود و ثغور حجاب پیام سیاسی گسترده تری را در جامعه جا می اندازد: که حق تعیین حدود و ثغور رفتار اجتماعی افراد فقط و فقط با مردان دین و دولت است. غلامرضا سلطانی در سمینار حجاب چنین توضیح می دهد که «مساله حجاب... یکی از ضروریات اسلام است... مساله ضروری مساله ای است که همه فقها معتقد باشند که حکم خدا است و روی همین جهت هم هست که فقهای ما می گویند کسانی که حکم خدا را به عنوان ضروری نفی کنند و اگر حکم ضروری را منکر بشوند، این افراد افرادی هستند که از دین خدا خارج می شوند» و منیره گرجی نیز در همان سمینار تاکید می کند که «وقتی خدا و رسول خدا فرمان یا حکمی می دهد بر هیچ زن و مرد مومنی سزاوار نیست که با آن به طور سلیقه ای برخورد کند. فرمان خدا مطلق است.»

بازآفرینی قانونی و اجتماعی زن ایده آل مسلمان

مرور تغییرات قانونی، آموزشی و استخدامی زنان در جمهوری اسلامی این مسئله را مطرح می کند که این تغییرات چه رابطه ای با ماهیت اسلامی انقلاب و دولت در دهۀ گذشته دارد؟ چرا که بسیاری از قوانین و سیاستهایی که در سالهای اول طاغوتی و غیر اسلامی تشخیص داده شده بود، اکنون به ضرورت مصلحت نظام و با تعدیل فقهی و وجهۀ اسلامی، در دستور کار دولت قرار گرفته است. مهد کودکها که در اوایل انقلاب به عنوان جزئی از توطئه های امپریالیسم در راه جدا کردن کودکان از دامان محبت مادران و کشاندن زنان به اشتغالهای واهی و فساد اخلاق آنان مورد حمله قرار گرفت، اکنون دوباره مورد نیاز آمده، ادارات دولتی موظف به ایجاد مهد

کودک در محل کار شده اند. طرحهای کنترل جمعیت که قبلاً از سیاستهای محکوم طاغوت بود اکنون دوباره اجازه شرعی یافته؛ ملاحظه رشد جمعیت و امکانات مملکت دلیل قابل قبولی برای استفاده از روشهای پیشگیری از حاملگی، با اجازه شوهر، شناخته شده است.

قانون حمایت خانواده که همان اول انقلاب غیر اسلامی شناخته شد و لغو گردید اکنون به شکل شرایط «دوازده گانه استحکام خانواده» ظهور یافته است (رجوع کنید به ضمیمه ۱، متن مشروح شرایط دوازده گانه استحکام خانواده). نگاهی به این قانون، شباهتها و تفاوتهای آن با قانون حمایت خانواده سابق برخی ویژگیهای سیاسی دولت جدید را نشان می دهد. مفادی که مطابق آن (چنانچه زن و مرد در زمان عقد ازدواج با امضای خود رضایت داده باشند) زن حق دارد جهت کسب اجازه طلاق به دادگاه رجوع کند همان مفاد قانون حمایت خانواده سابق است. به علاوه در قانون جدید به دادگاه اجازه داده شده که چنانچه طلاق به خواست و رضایت زن نبوده باشد تا نصف داریی انباشت شده در دوران زناشویی به زن واگذار شود. بنا به قانون جدید حق طلاق با شوهر می ماند، ولی با امضای شرایط دوازده گانه در زمان عقد ازدواج شوهر از قبل به زن وکالت می دهد که در آن شرایط خود را از جانب شوهر طلاق دهد (پس از رجوع و تایید دادگاه). یعنی از یک سو بر ویژگی اسلامی طلاق به مثابه حقی از آن شوهر پافشاری شده، ولی از سوی دیگر تحت شرایطی کاملاً مشابه قانون سابق زن می تواند جهت طلاق به دادگاه رجوع کند. از یک سو با درج شرایط دوازده گانه در عقد نامه، شرایط امکان طلاق در سطح وسیعتری دانسته می شود، از سوی دیگر برای زنانی که با عقدنامه های قدیمی ازدواج کرده اند و یا آنان که به دلایل متفاوتی، نظیر قبح فرهنگی طلاق، از پافشاری بر امضای این شرایط چشم می پوشند، هیچ امکانی جهت جدا شدن از شوهرشان باقی نمی ماند. علاوه بر این، برخلاف قانون سابق، سه مورد که سابقاً در حیطه تصمیم گیری دادگاه حمایت خانواده بود، طلاق از جانب شوهر، اختیار زن دوم (یا سوم و چهارم)، و تعیین حضانت کودکان و نفقه، به حیطه اختیار شوهر و قانون مدنی سابق رجعت یافته است. شوهر بدون اجازه دادگاه می تواند زن را طلاق دهد، زن دیگری اختیار کند و قانون مدنی سابق شرایط دریافت نفقه و حضانت کودکان را تعیین می کند. این موارد اکنون مورد بحث اصلاح طلبان اسلامی است که می کوشند این اختیارات را، از راه تفاسیر متفاوتی از منابع فقه اسلامی، به حیطه دادگاههای دولتی موکول

کنند (رجوع شود به زن روز، ۱۱ شهریور ۱۳۶۸). چنانچه این پیشنهادها جنبه قانونی پیدا کند قوانین جدید شباهت بیشتری نیز با قانون حمایت خانواده سابق پیدا خواهد کرد.

این سیر تغییرات، و تفسیر پذیری فقهی قوانین اسلامی به اشکال متفاوت آن، نشان می دهد که مسأله اصلی زمامداران جدید قدرت تثبیت عمومی هویت اسلامی انقلاب در تقابل با نفی هویت سیاسی دوران پهلوی بوده است تا پیاده کردن یک تفسیر معین و از پیش قبول شده از فقه اسلامی.

در واقع دعوای گذشته سلسله مراتب روحانیت با دولت شاه در مورد قانون حمایت خانواده، ترویج روشهای پیشگیری از حاملگی و سیاستهای کنترل جمعیت، و یا ایجاد تسهیلات نگهداری از اطفال به منظور افزایش اشتغال زنان، آنقدر بر سر اسلامی نبودن این سیاستها نبود که بر سر آن بود که قیم زن دولت باشد یا روحانیت. اکنون که این دوگانگی با روی کار آمدن دولت روحانیون از میان رفته سیاستهای مشابهی غسل طهارت دیده است. این روال بازگشت به سیاستهای قبلی نشان می دهد که وجود این قوانین در طی یک دوران تأثیر فکری، قانونی و اجتماعی خود را در چنان سطحی ایجاد کرده بود که بازگشت از آن به تفاسیر سنت گرایانه تر فقه اسلامی ناممکن شده است. نظیر چنین تغییری را در مورد حق رای زنان نیز مشاهده کردیم. علیرغم مخالفت شدید روحانیت در سالهای ۴۲-۱۳۴۱ با این تغییر، کوچکترین نشانه ای در کار نبوده است که زنان از حق رای ممکن است محروم شوند. برعکس در تمام رفتارندمها و انتخابات شرکت فعال زنان تشویق شده است.

یک مطلب دیگر نیز حائز توجه است: درست بخاطر تغییرات اجتماعی، آموزشی و اقتصادی دهه های قبلی، در میان خود طرفداران جمهوری اسلامی قشر وسیعی از زنان فعال وجود دارد که شدیداً نسبت به جایگاه اجتماعی زن در نظام جدید حساسیت دارند و تلاشهای آنان در بازگرداندن بسیاری از این قوانین و حذف تبعیضات سالهای اول انقلاب تعیین کننده بوده است. صفحات مجله زن روز در ده سال گذشته تاریخ مستندی است از این تلاشها. آخرین موفقیت اینان حذف سهمیه های پذیرش زنان از اکثر رشته های تحصیلی در آزمون ورودی دانشگاههاست (برای بحث سیاستهای آموزش عالی جمهوری اسلامی رجوع کنید به مقاله سحر قهرمان در شماره ۷ نیمه دیگر. برای جدول تغییرات درصد پذیرش زنان در سال

تحصیلی ۱۳۶۸-۶۹ رجوع کنید به ضمیمه ۲). تغییر سیاستهای جمهوری اسلامی در این دوره، و مهمتر از آن تغییرپذیری آن تحت تاثیر «ضرورت‌های مصلحت نظام» از یک سو و فعالیتهای زنانی که در شکل‌گیری تفسیرهای بخصوصی از حقوق زن در اسلام موثر بوده‌اند، موید آن است که، همانند وجهه‌های دیگر نمود قدرت سیاسی، حیطه حقوق زن و تعبیر انقلابی و اسلامی از «مسئله زن» خود مبحث کشمکش سیاسی و بازآفرینی فرهنگی است، و نه مجموعه‌ای از پیش تعیین شده که اکنون به اجرا گذاشته می‌شود.

پس اکنون پس از ده سال مجادلات و مشاجرات و مباحث طولانی در مورد «جایگاه زن در جمهوری اسلامی» چه تصویری از این جایگاه می‌توان داشت؟ چارچوب فکری و سیاسی الگوی آرمانی زن مسلمان را چه ملاحظات تعیین می‌کند؟

همانطور که قبلاً اشاره شد پایه فلسفی این چارچوب را قبول مکمل بودن فطری زن و مرد در حیطه روابط اجتماعی تشکیل می‌دهد و ضرورت نوعی تقسیم تکالیف اجتماعی بر مبنای این فطرت: «بارداری و نگهداری کودک توسط خانمها دو تکلیف اصلی زن است... این دو تکلیف بر اساس خلقت زنان و قوانین طبیعت به عهده خانمها گذاشته شده.» (رفسنجانی، خطبه نماز جمعه، جمعه ۱۳۶۵/۱/۱۵). این مطلب در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز مورد تایید قرار گرفته است. در عین حال، برخلاف تفاسیر سنت‌گرایانه‌تر اسلامی، الگوی کنونی بر شرکت زن در فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی نیز تاکید می‌کند به شرط آن که اولاً به این تکالیف اصلی لطمه‌ای وارد نیاید؛ دوم آن که مصالح اجتماعی چنین ایجاب کند؛ سوم آن که به پاکی محیط اجتماعی لطمه‌ای وارد نکند؛ و چهارم آن که در حیطه توانایی زن تشخیص داده شود. رفسنجانی، در یکی از خطبه‌های نماز جمعه چنین توضیح می‌دهد:

«اولین نکته این است که آیا خانمها باید کار بکنند یا نباید کار بکنند؟ شکی نیست که از لحاظ اسلام و معارف دینی ما خانمها هم باید مثل آقایان کار بکنند... در اسلام اصولاً تنبلی و کسالت و بیکاری و هرزگی نیروها چه از مردها و چه از زن‌ها مبغوض است... البته آقایان مسئولیت اقتصادی دارند و باید زن و

رعایت اصول اساسی حجاب اعلام می کند که اگر با من روبرو می شوید باید با فکرم روبرو بشوید زیرا من به عنوان یک شخص فکور در اجتماع مطرح هستم نه این که در کنار مرد قرار بگیرم اما فکرم به کار نیاید بلکه جسم من به کار گرفته شود.» و زهرا رهنورد در مصاحبه ای که با او پس از موفقیت وی در حذف سهمیه آزمون دانشگاهها به عمل آمده می گوید: «هنگامی که خانمها با یک ظرفیت بیشتری وارد دانشگاه شوند، مسائل دیگری در حاشیه این مسأله بوجود می آید که یکی از آنها اجرای وظایف مادری و همسری است که ما در حال بررسی این مسأله هستیم تا با اجرای طرح اشتغال مادران ساعات کار خانمها کمتر شود تا بتوانند وظایف مادری و همسری را به صورتی که شایسته نظام جمهوری اسلامی است انجام دهند.» (زن روز، ۶۸/۵/۷، تاکید در اصل).

بر مبنای همین سلسله مراتب طبیعی و فطری تکالیف زن بود که قبلاً سهمیه ورود زنان به دانشگاهها محدود شده بود و یا نوع درسهایی که در طرح کاد برای دانش آموزان پسر و دختر تعیین شده متفاوت است. (رجوع کنید به زن روز، ۲۶ آذر و ۳ دی ۱۳۶۷).

محدودیتهای استخدامی زنان نیز به همین منوال تا به حال توجیه شده است. علاوه بر تکالیف مادری و همسری و رعایت تقوا و به حداقل رساندن تماس زن و مرد در محیط کار، مصلحت جامعه نیز در این تشخیص داده نمی شود که در شرایط مساوی سرمایه جامعه صرف آموزش حرفه ای و استخدام کسانی شود که لااقل در دورانی از زندگی شغلی شان می باید برای اجرای تکلیف اصلی تری از اشتغال کناره بکشند. (برای بحث مفصل این مشکلات و استدلال مسئولین امور در مورد حذف زنان از بسیاری مناصب رجوع کنید به گزارش زن روز، ۱۳۶۶/۵/۳۱ که در نیمه دیگر، شماره ۷ نیز تجدید نشر یافته است).

علیرغم تمام این مشکلات حضور زنان، با رعایت شرایط تقوی، در میدان اشتغال و صحنه فعالیت های اجتماعی بسیار چشمگیر بوده است. اگرچه بسیاری از زنانی که در دوران قبل از انقلاب کار می کردند، تحت فشارهای گوناگون، مجبور به استعفا و کناره گیری شده اند، جای اینان را قشر دیگری از زنان پر کرده است. بدون شک ضرورت های ناشی از دوران جنگ یکی از عوامل مهم این حضور بوده است. در دوران جنگ ایران و عراق زنان طرفدار جمهوری اسلامی داوطلبانه در بیمارستانها، آشپزخانه ها، لباسشوییها، و سایر خدمات پشت جبهه فعالیت می کردند، و اکنون با

پایان جنگ، نظیر شرایط مشابه پس از جنگ در بسیاری دیگر کشورها، این مساله مطرح خواهد شد که آیا این زنان بسیج شده به گونه ای درگیر فعالیتهای اجتماعی و اشتغالی خواهند ماند؟ صفحات زن روز در ماههای اخیر به بحث نقش زن در دوران بازسازی اختصاص یافته است. ولی آنچه روشن است این است که الگوی آرمانی زن مسلمان در جمهوری اسلامی با تصویر ستنگرایان مذهبی متفاوت است:

«... در جمهوری اسلامی، زن مسلمان باید در عین رعایت حجاب و عفت، در عرصه های مختلف اجتماعی و اقتصادی حضور داشته و در جهت پیشرفت کشور تلاش کند. این امر به معنای آنست که زن مسلمان باید در عین رعایت حجاب و عفت، در عرصه های مختلف اجتماعی و اقتصادی حضور داشته و در جهت پیشرفت کشور تلاش کند. این امر به معنای آنست که زن مسلمان باید در عین رعایت حجاب و عفت، در عرصه های مختلف اجتماعی و اقتصادی حضور داشته و در جهت پیشرفت کشور تلاش کند.»

نویسن، تفاسیر متفاوتی، در مورد حقوق زنان، از سنتگرایان اسلامی دارند که در چارچوب مشروطی بر نقش اجتماعی زن تکیه می کند. اینان و افکارشان زاینده دهه های اخیر جامعه ما هستند و نه متعلق به یک یا چهارده قرن پیش. بخشی از شکل گیری این افکار در تقابل با افکار تساوی طلبانه زنان در دوران معاصر شکل گرفته است. به عبارت دیگر تصویر «زن ایده ال مسلمان» از تقابل افکار سیاسی متعدد - که تنها در یکی از این رشته های فکری ملاحظات فقهی اسلامی حدود و ثغور جایگاه زن را تعیین می کند - و در دوره سیاسی مشخصی شکل گرفته است. وسواس دولت در مورد رعایت حجاب و عفت و تقوای عمومی نیز وسواسی عمیقاً سیاسی است؛ در دوره قبلی ظاهر و رفتار زن تبدیل به محمل سمبلیک پیامهای اساسی سیاسی - اجتماعی - اخلاقی شده بود. در یک سو «زن غربزده» منشاء و محمل تمام «بیماریهای» جامعه شده بود، و در سوی دیگر «زن انقلابی» تصویر غیر او، تصویر نفی او. زن انقلابی در وجه غیر اسلامی آن اصالت ضد امپریالیستی خود را در نفی آرایش، نفی لباسهای آخرین مد پوشیدن، و خود را وقف بی چون و چرای سازمان انقلابی کردن بیان می داشت؛ وجه اسلامی زن انقلابی در بازگشت به خویش اسلامی، در بازگشت به حجاب و خود را وقف جنبش اسلامی کردن شکل گرفت. تفوق گرایشهای سیاسی اسلامی در جنبش ضد شاه وجه اسلامی زن انقلابی را وجه دولتی جدید کرد. نفی زن غربزده اکنون معادل تبدیل همه زنان به زن مسلمان انقلابی شد. این تبدیل خود بیان تثبیت هویت و اصالت انقلابی و اسلامی نظام جدید دانسته می شود. سختگیریهای گاهی به ظاهر مضحک دولت در مورد تعیین جزئیات حجاب (مثلاً تعیین رنگ و شکل لباس زن) به هیچ وجه با تفسیرهای فقهی اسلام قابل فهم نیست. اهمیت این سختگیریه با شناخت معنای سمبلیک حجاب در تصویر سیاسی غالب و ضرورت تثبیت سیاسی قدرت از راه حذف امکان نفی این تصویر توسط زنان ناسازگار روشن می شود.

فلسفه غالب در مورد جایگاه اجتماعی زن اکنون بر مبنای نفی تساوی («تشابه») و مکمل بودن فطری و طبیعی زن و مرد بیان می یابد. در تقابل با این فلسفه چند نکته مطرح است. یکی این که این بحث که موجودات متفاوت نباید حقوق متشابه داشته باشند، فقط ظاهری منطقی دارد، چرا که موجودات متشابه بنا بر تعریف حقوق متشابه دارند. مسئله تساوی و یا تشابه حقوق درست در مورد موجوداتی مطرح می شود که مشابه نباشند، ولی علیرغم مشابه نبودن تفاوت آنان در مقابل قانون

و در مقام اجتماعی آنان بی ربط و ناوارد دانسته شود. به طور مثال سیاه پوست و سفید پوست مشابه نیستند، از نظر رنگ پوست و مشخصات نژادی متفاوتند، تساوی حقوق سیاه پوست و سفید پوست درست بر این مبنا بحث می شود که این تفاوتها پایه جایزی برای تفاوتهای حقوقی و اجتماعی نیست. پس آنان که تفاوتهای بیولوژیک زن و مرد را پایه جایزی برای تفاوت حقوق آنان می دانند (و این شامل گرایشهای فکری بس وسیعتری از افکار اسلامی می شود) باید جوابگوی این سوال باشند که چرا تفاوتهای بیولوژیک زن و مرد، برخلاف مثلاً تفاوتهای بیولوژیک سیاه پوست و سفید پوست، تفاوتهای قانونی و اجتماعی این دو را ایجاب می کند. (فراموش نکنیم که در قرن نوزدهم همین دلایل برای اثبات لزوم تمایزهای قانونی بین سیاه پوستان و سفیدپوستان بکار گرفته می شد).

ولی مسأله اساسی تر در مورد فلسفۀ اسلامی تبعیض تکیه بر آن تفاوتهای طبیعی زن و مرد نیست. مسأله اساسی تر فطری دانستن (بر اساس خلقت الهی) این تفاوتهای «مکمل» است. چرا که در این سطح باب مکالمه بسته است و پای استدلال چوبین می شود. مسأله ایمان است و به قول خانم گرجی «فرمان خدا مطلق است». حدود و ثغور جایگاه زن را اکنون همین فلسفه مکمل بودن فطری زن و مرد و تقسیم تکالیف اجتماعی ناشی از آن تعیین می کند. زنان فعال در جمهوری اسلامی از یک سو در تلاشند که محدودیتهای فعالیتهاى اجتماعى، تحصیلات عالی، و اشتغال زنان را حذف کنند؛ ولی از سوی دیگر چارچوب این فعالیتها را لطمه نخوردن به تکالیف اصلی مادری و همسری زن از قبل تعیین کرده اند. طرح «اشتغال نیمه وقت بانوان» و «اشتغال مادرانه» نتیجه منطقی قبول تفاوتهای فطری و مکملی زن و مرد و در جهت تحکیم این تفاوتهاست. البته خود اصلی دانستن این تکالیف و یژه فکر اسلامی نیست. بسیاری مکاتب دیگر نیز در این موضع هم عقیده اسلامیان هستند و قدرت ایدئولوژیک این افکار به خاطر این عمومیت وسیعتر قبول آنست. منتهی زمانی که این تکالیف اصلی از نوعی فلسفۀ خلقت و فطرت ناشی دانسته می شود راه مکالمه و مبادله فکری مسدود می شود. از حیطة اندیشه انسانی به جرگه وحی مطلق الهی انتقال می یابد.

در حیطة فکری مقابل، اگر چه پافشاری بر ردّ این چارچوب فطری و خلقتی لازم است، اگر چه لازم است همچنان بر این امر اصرار ورزید که تفاوتهای بیولوژیک زن و مرد منشاء تبعیضهای موجود قانونی و اجتماعی زن و مرد نباید باشد، ولی

تجربه‌های سیاسی و اجتماعی اخیر، چه در ایران و چه در جوامع دیگر، روشن کرده است که این «نفی تبعیض» کافی نیست. می‌توان جامعه‌ای را متصور بود که همه مساوی باشند بدون آن که کوچکترین فضایی برای متفاوت بودن، برای چند گونگی، برای ناسازگاری در آن باشد. چگونه می‌توان تلاش برای بسط فضای چندگونگی را با مبارزات تساوی طلبی ادغام کرد؟ این مطلبی است که از هم اکنون نیاز به بحث و شکافتن آن داریم. آنچه که مقابله با تصویر رایج کنونی از زن را از همان اول برای همه ما دشوار کرده بود درست آن وجوه مشترکی بود که بین تصویرهای زن انقلابی غیر مذهبی و مذهبی در دوره قبلی ساخته شده بود؛ هر دوی این تصویرها بر مبنای نفی زن غربزده شکل گرفته بود. هر دو عمیقاً تصاویری یکپارچه بود. هر دو بر نفی چندگونگی، بر نفی سازگاری، پایه داشت. اگر نفی تصویر زن ایده‌آل مسلمان قرار است تصویر یکپارچه دیگری نزاید باید از آنچه در شکل‌گیری تنگی فضای ناسازگاری سیاسی - اخلاقی جامعه مان موثر بوده شروع کنیم.

سپتامبر ۱۹۸۹

توضیح:

بخشهای قابل ملاحظه‌ای از این مقاله بر مبنای نوشته‌ای که قبلاً به زبان انگلیسی به تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۸۹ در سمینار «زن و دولت در افغانستان، ایران، و پاکستان» در مرکز مطالعات بین‌المللی انستیتوی تکنولوژی ماساچوست (کمبریج - آمریکا) ارائه شد تهیه شده است. از سازمان دهندگان این سمینار علی بنوعزیزی، و مایرون وینر تشکر می‌کنم. در تهیه این نوشته از انتقادهای پیشنهادی دوستان و همکاران زیر بسیار بهره بردم و از همه آنان سپاسگزارم: مهرزاد بروجردی، هانا پاپانک، نیره توحیدی، شهرزاد مجاب، کرسی مک‌لر، مارگرت میلز و ناهید یگانه.

ضمیمه ۱

۱۰۲ ش. ما است. کاه خانان

۱- ضمن عقد ازدواج، زوجه شرط نمود هرگاه طلاق بنا به درخواست زوجه نباشد و طبق تشخیص دادگاه تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار او نبوده، زوج موظف است تا نصف دارایی موجود خود را که در ایام زناشویی با او به دست آورده، یا معادل آنرا طبق نظر دادگاه بلاعوض به زوجه منتقل نماید.

امضاء زوج و زوجه

۲- ضمن عقد نکاح (ازدواج) زوج به زوجه وکالت بلاعزل با حق توکیل غیر داد که در موارد مشروحه زیر، با رجوع به دادگاه و اخذ مجوز از دادگاه، پس از انتخاب نوع طلاق، خود را مطلقه نماید و نیز به زوجه وکالت بلاعزل با حق توکیل غیر داد تا در صورت بذل از طرف، قبول بذل نماید. «اگر زن مهریه خود را بخشید، زن وکالت خواهد داشت این بخشش را (به جای شوهرش) قبول کند.»

امضاء زوج و زوجه

مواردی که زن میتواند حسب مورد از دادگاه تقاضای صدور اجازه طلاق نماید به شرح زیر است:

۱- استنکاف شوهر از دادن نفقه به مدت ۶ ماه به هر عنوان و عدم امکان الزام او به تادیه نفقه و همچنین درموردی که شوهر سایر حقوق واجبه زن را به مدت ۶ ماه وفا نکند و اجبار او به ایفاء هم ممکن نباشد.

امضاء زوج و زوجه

۲- سوء رفتار یا سوء معاشرت زوج به حدی که ادامه زندگی را برای زوجه غیر قابل تحمل نماید.

امضاء زوج و زوجه

۳- ابتلاء زوج به امراض صعب العلاج به نحوی که دوام زناشویی برای زوجه مخاطره آمیز باشد.

امضاء زوج و زوجه

۴- جنون زوج درموردی که فسخ نکاح شرعاً ممکن نباشد (منظور جنون گاه و بگاه و غیر مستمر است).

امضاء زوج و زوجه

۵- عدم رعایت دستور دادگاه در مورد منع اشتغال زوج به شغلی که طبق نظر دادگاه صالح، منافعی با مصالح خانواده گی و حیثیت زوجه باشد.

نیمه دیگر

امضاء زوج و زوجه

۶- محکومیت شوهر به حکم قطعی به مجازات ۵ سال حبس یا بیشتر یا به جزای نقدی که بر اثر عجز از پرداخت، منجر به ۵ سال بازداشت شود، یا به حبس و جزای نقدی که مجموعاً منتهی به ۵ سال یا بیشتر بازداشت شود و حکم مجازات در حال اجرا باشد.

امضاء زوج و زوجه

۷- ابتلاء زوج به هرگونه اعتیاد مضری که به تشخیص دادگاه به اساس زندگی خانوادگی خلل آورده و ادامه زندگی برای زوجه دشوار باشد.

امضاء زوج و زوجه

۸- زوج زندگی خانوادگی را بدون عذر موجه ترک کند (تشخیص ص ترک زندگی خانوادگی و تشخیص عذر موجه با دادگاه است) و یا ۶ ماه متوالی بدون عذر موجه از نظر دادگاه غیبت نماید.

امضاء زوج و زوجه

۹- محکومیت قطعی زوج در اثر ارتکاب جرم و اجرای هرگونه مجازات اعم از حد و تعزیر در اثر ارتکاب جرمی که مغایر با حیثیت خانوادگی و شئون زوجه باشد. تشخیص اینکه مجازات مغایر با حیثیت شئون خانوادگی است، با توجه به وضع و موقعیت زوجه و عرف و موازین دیگر، با دادگاه است.

امضاء زوج و زوجه

۱۰- در صورتی که پس از گذشت ۵ سال زوجه از شوهر خود به جهت عقیم بودن و یا عوارض جسمی دیگر زوج، صاحب فرزند نشود.

امضاء زوج و زوجه

۱۱- در صورتی که زوج مفقودالاثر شود و ظرف ۶ ماه پس از مراجعه زوجه به دادگاه پیدا نشود.

امضاء زوج و زوجه

۱۲- زوج همسر دیگری بدون رضایت زوجه اختیار کند یا به تشخیص دادگاه نسبت به همسران خود اجرای عدالت ننماید.

امضاء زوج و زوجه

جدول تغییرات درصد پذیرش زنان در
آزمون ورودی دانشگاهها در سال تحصیلی ۱۳۶۸-۶۹

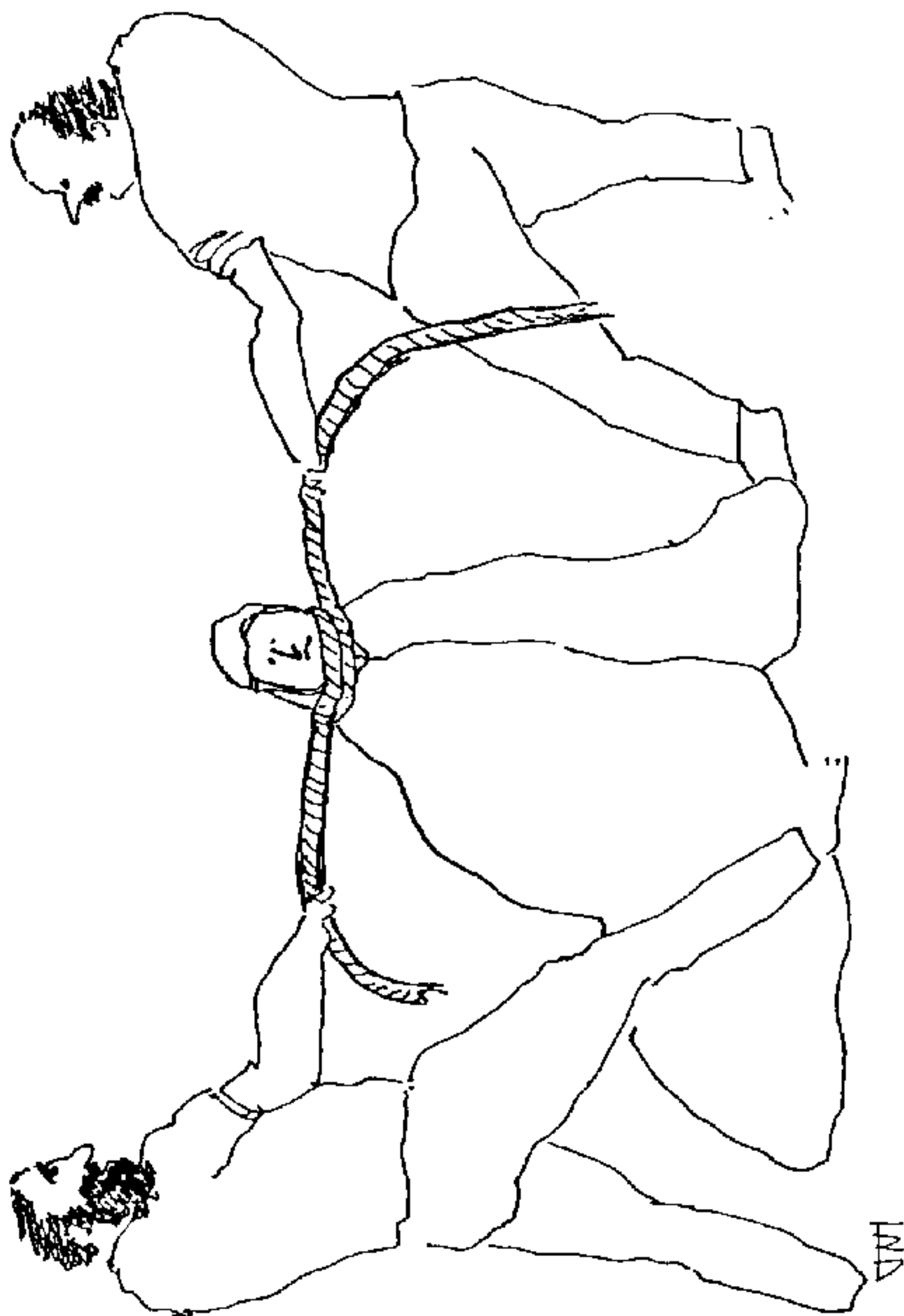
رشته تحصیلی	درصد قبلی	درصد فعلی
دکتری پزشکی	تا ۴۰	زن و مرد شانس مساوی دارند*
دندانپزشکی	تا ۵۰	=
داروسازی	تا ۲۰	=
فیزیوتراپی	تا ۵۰	=
کاردرمانی	تا ۵۰	=
بینایی سنجی	تا ۵۰	=
شنوایی سنجی	تا ۵۰	=
تغذیه	تا ۴۰	=
علوم و فرایند مواد غذایی	تا ۴۰	=
اعضای مصنوعی	تا ۲۰	=
تکنولوژی رادیولوژی	تا ۵۰	=
رادیوتراپی	تا ۵۰	=
بهداشت محیط	تا ۲۰	۳۰
علوم آزمایشگاهی	تا ۲۰	زن و مرد شانس مساوی دارند
زمین شناسی	صفر	=
ضبط آمار و مدارک پزشکی	تا ۵۰	=
هوشبری	تا ۵۰	زن و مرد شانس مساوی دارند
تکنیسین اتاق عمل	تا ۵۰	=
مهندسی پلیمر (صنایع پلیمر)	تا ۲۵	=
مهندسی دریا و (کشتی سازی)	تا ۴۰	=
مهندسی شیمی (صنایع غذایی)	تا ۴۰	=
مهندسی شیمی (طراحی فرایندهای صنایع نفت)	تا ۴۰	=
مهندسی مواد (تولید فلزات غیر آهنی)	تا ۱۰	۵۰

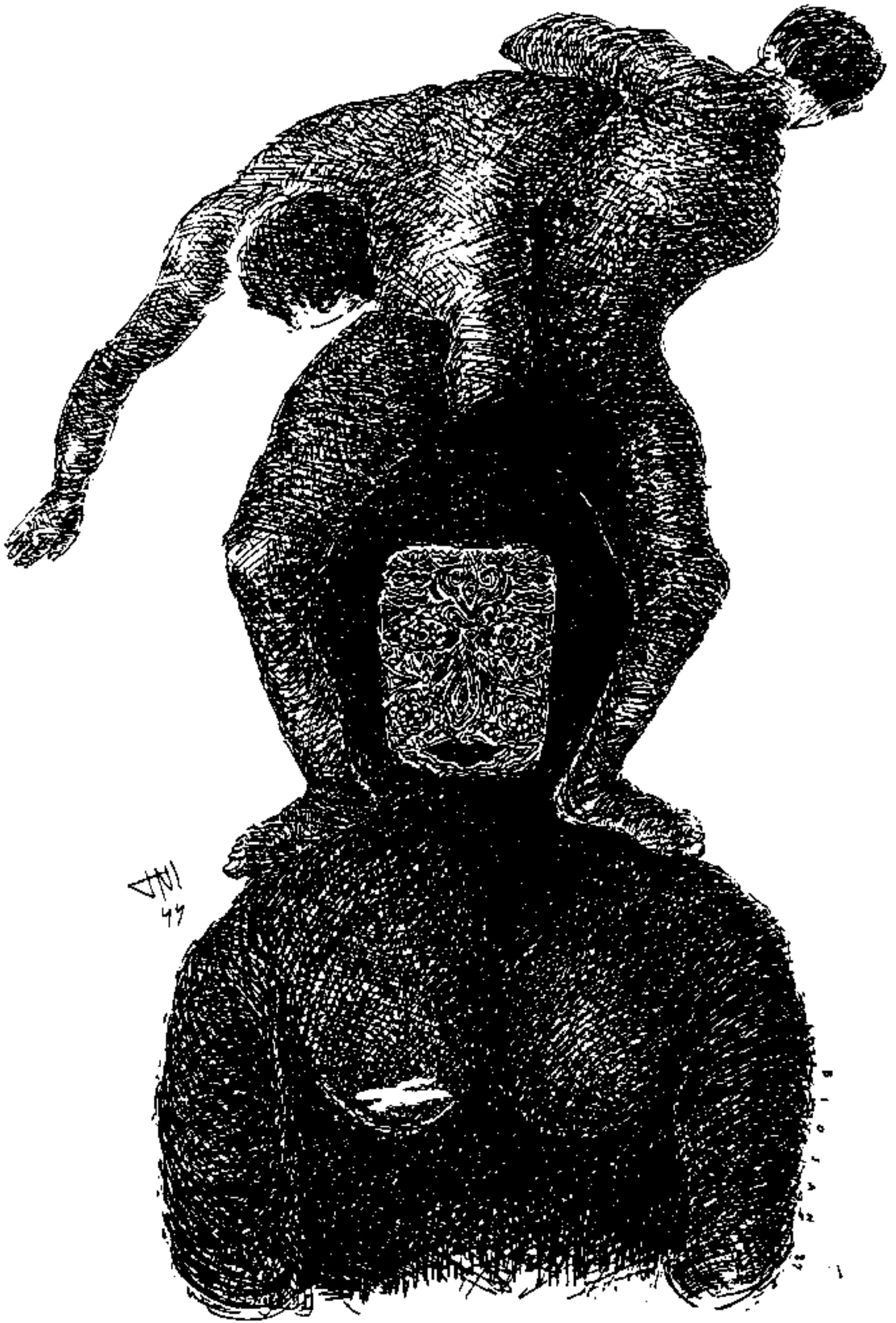
مهندسی مواد (سرامیک)	تا ۱۰	۵۰
مهندسی کشاورزی (اقتصاد کشاورزی)	صفر	۱۰
دامپروری	صفر	۱۰
باغبانی	صفر	۱۰
گیاه پزشکی	صفر	۱۰
چوب شناسی و صنایع چوب	صفر	۱۰
شیلات و محیط زیست	صفر	۱۰
دبیری و تربیت بدنی	۴۰	زن و مرد شانس مساوی دارند

منظور این است که در پذیرش این رشته ها شرط جنسیت هیچ نقشی نداشته و افراد بر اساس توانایی علمی پذیرفته خواهند شد.

منبع: زن روز، ۱۳۶۸/۴/۳

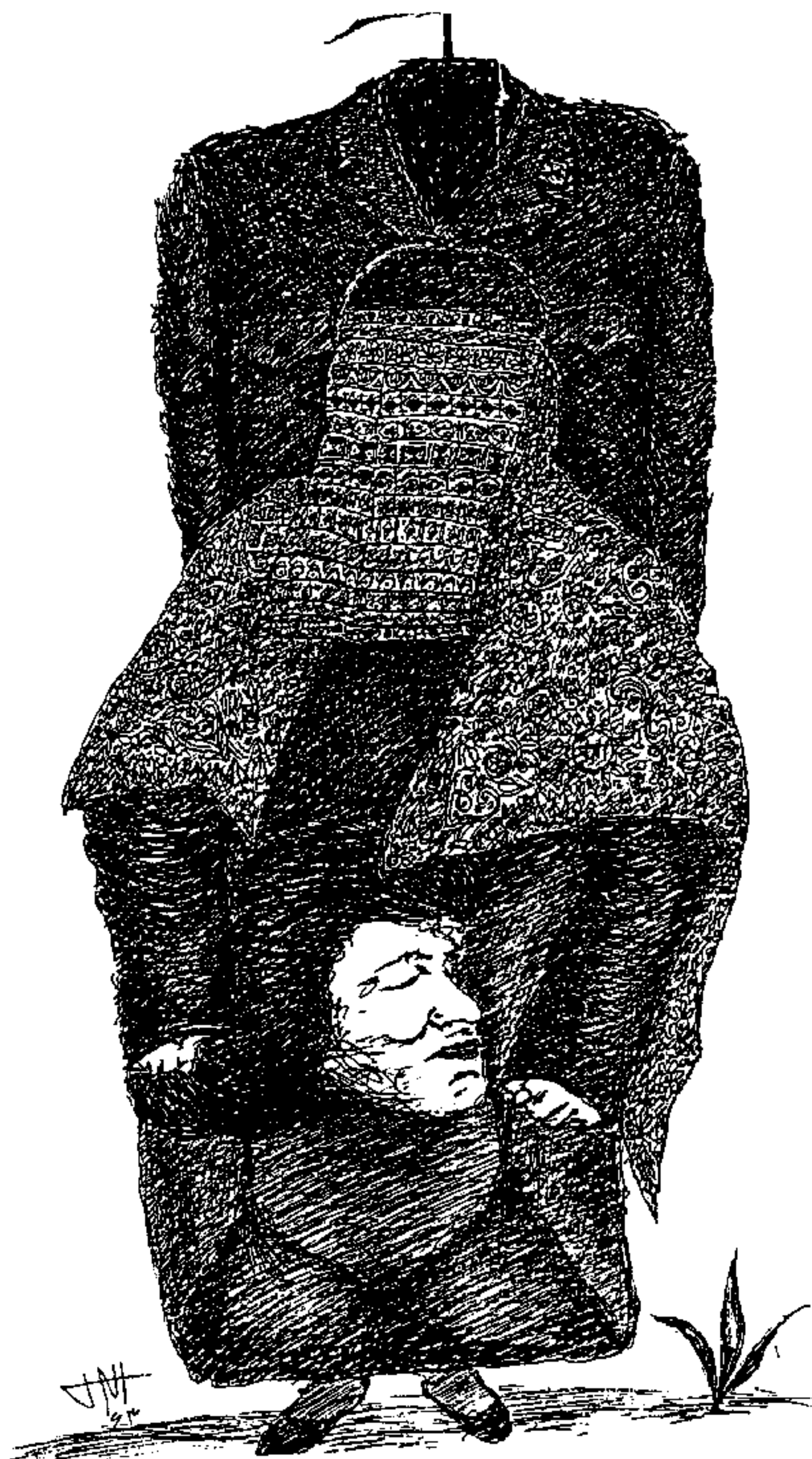
طرح‌هایی از بیژن اسدی پور

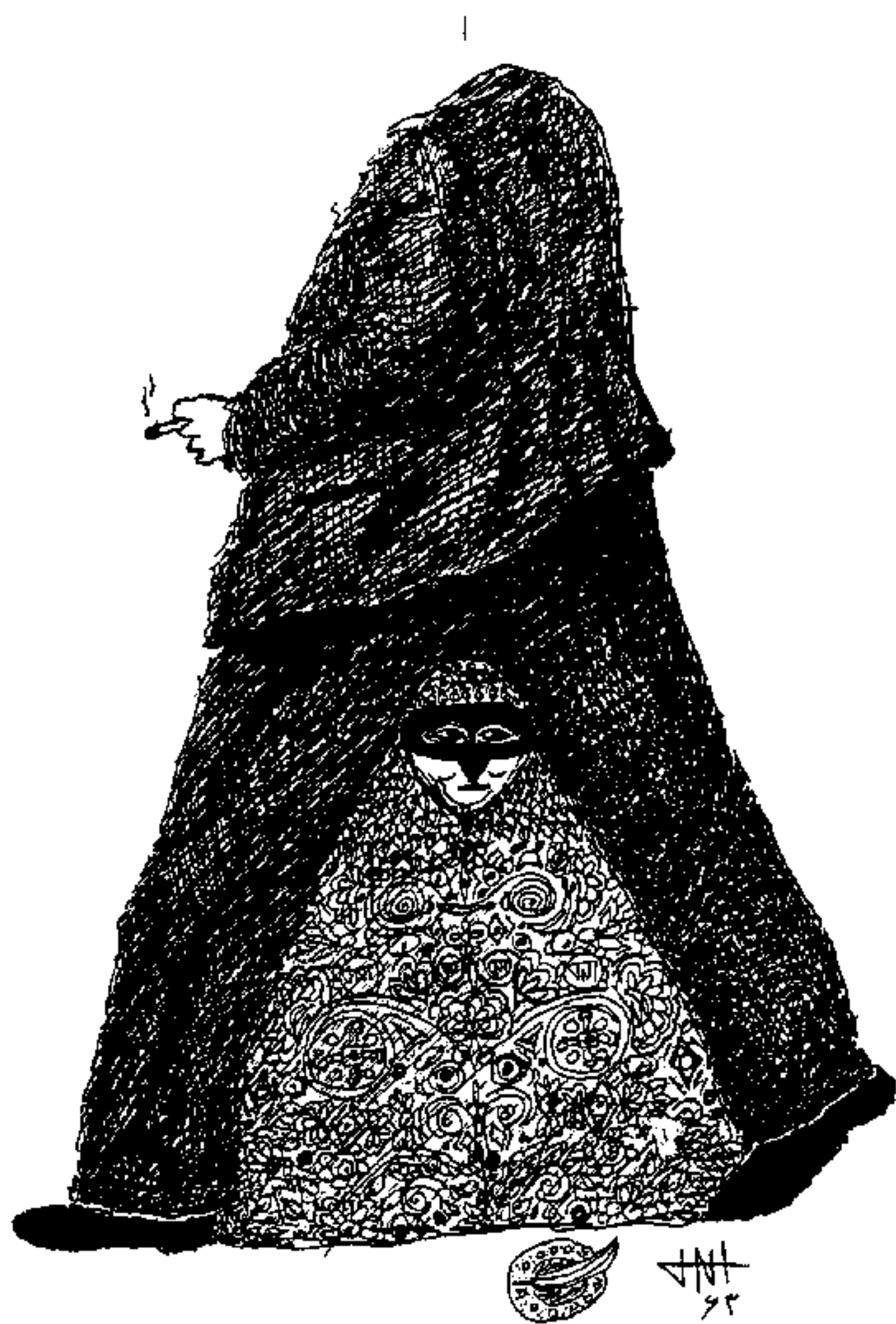




44

10074287





دلی دربند

نهال

داشتم ناهیدو نگاه می کردم که چطوری تلاش می کنه به نرگس کوچولو راه رفتن یاد بده. او دستهای ظریف نرگس رو یکدفعه ول می کرد و قدری عقبتر می رفت و با دستش به نرگس بیا بیا می کرد، نرگس هنوز زانوهایش اونقدر قوام نداشت که بتونه سنگینی بدنشو تحمل کنه، ولی ناهید ول کن نبود. نرگس چند بار از پهلوی و از پشت افتاد، ولی باز هم ناهید دست از تلاش نکشید.

آخه نرگس یک سال و دوسه ماهش بود و هنوز راه نمی رفت. به اعتقاد بعضی ها باید تا حالا راه می افتاد. به همین دلیل ناهید فکر می کرد بچه داره به پای اون می سوزه و این عذابش می داد. ملیحه می گفت: خوب معلومه توی این اتاق که ۹۶ نفر توهم می لولند مگه جایی برای راه افتادن یک بچه کوچیک هست، بچه باید جلوش باز باشه تا به هوا و شوق اسباب بازی که جلوشه بره دنبالش. تو اتاقی که تا یک نفر که به دیوار تکیه داده از جاش بلند می شه، چندین نفر هجوم می برن که بتوند بعد از ساعتها بدون تکیه گاه بودن تکیه بدن. مگه می تونه بچه راه بیفته؟! تازه ناهید وقتی که می خواست دست بچه رو بگیره راش ببره صد دفعه باید به این و اون بگه ببخشید یک کم می تونی بری اون طرف تر، واگه که دیگر اون حال و حوصله خوبی داشته باشند و برن کنار، بعدشم ناهید تا میاد پاش خوب بشه و یک کمی راه بیفته، می

ره یک سری شلاق می خوره و میاد. خودش که از راه رفتن می افته چه برسه به بچه بیچاره، راستی که چقدر درد آور بود در گوشه بندی که جا برای نشستن نبود کودکی بخواهد راه رفتن آغاز کند. ولی صحنه در حالی که قلب را می فشرد ولی زندگی را یادآوری می کرد تلاش مادری برای راه رفتن آموختن به فرزندش در گوشه بند. برای چندمین بار نرگس افتاد و از فشاری که بهش آمده بود شروع به گریه کرد. این بار ناهید اونوبه بغلش فشرد و گفت جانم؟ جانم می دونم ماما داره بهت زور میاره. راستی که چقدر به ناهید سخت می گذشت وقتی که از بازجویی با پاهای ورم کرده بر می گشت دیگه قدرت این را نداشت که کهنه و لباسهای بچه رو بشوره، بهمین دلیل یک جورایی باید محتاج دیگران می شد. از چشمپایش می شد خیلی راحت خوند که چقدر سخته که دیگران بخوان کاراشو بکنن و به عقده خودش به دیگران تحمیل بشه. توافاق کسانی بودن که از ته قلب حاضر بودند حتی هر روز و هر وعده خودش کارای ناهید و نرگس رو بکنند، ولی مشکل این بود که مهربون بودن خیلی عواقب داشت. تو باید در قلبتو می بستی تا بتونی بدون دردسر اونجا سر بکنی، و الا با گزارشاتی که رد می شد می توانستی بدون این که جرمی داشته باشی پرونده ات باز بمونه. می گفتن مواردی بوده که با گزارشاتی از این دست طرف در حالی که جرمی نداشته با خشونت و با تهدید رو برو شده و بعدشم بهش می گفتن روحیه مردمی داشتن دردسر داره این کارا کهنه شده دیگه حالا اینجایی و باید اونقدر اینجا بمونی که همه اینا یادت بره.

همینطور که داشتم به ناهید و وضعیتش فکر می کردم که چه خواهد شد، با صدای زهره که می گفت بچه ها یک دقیقه گوش کنید! به خودم اومدم. زهره در حالی که شیشه پنیر دستش بود سعی می کرد توجه بچه ها رو به خودش جلب بکنه، ولی صداش توی همه افاق گم می شد و از طرفی صدای تلویزیون که داشت جبهه های جنگ رو نشون می داد که یک نفر داشت برای سربازا نوحه می خوند اتاق رو پر کرده بود و از طرف دیگر از راهرو بند هم همه به اتاق سرزیر می شد. زهره یک بار دیگه با صدای بلندتری داد زد: آخه مگه نمی شنید! مادر مریم گفت: صدات به سختی به من که بغل دست هستم می رسه چطوری میخوای ۹۶ نفر رو با صدای خودت ساکت کنی. مادر مریم خیلی آدم دلنشین و منصفی بود همه یک جورایی دوستش داشتند. همیشه هم حرفهاشو می توانست در قالبها و مثالهای واقعی برسونه برای همین معمولاً وقتی که با کسی حرفش می شد کمتر به دلخوری می

کشید در حالی که تونسته بود روی طرف مقابل تاثیر بذاره. شوهر مادر مریم را اعدام کرده بودند. پدر شوهرش می خواست به عنوان قیم بچه هارو از مادر مریم بگیره. مادر مریم که می خواست که بچه هاشو پدر شوهرش ازش نگیره و به این و اون پناه برده بود حالا پاسدارها بچه شو معلوم نبود کجا برده و دست کی داده بودن. موقعی که اومد توی بند خیلی پریشون بود حسابی هم زده بودنش. پشت سر هم می گفت: من کاری نکردم فقط چون زن بودم و پدر شوهرم بعد از شهادت شوهرم می خواست به عنوان قیم بچه اونارو ازم بگیره به این و اون پناه بردم و حالا هم به این روز افتادم. آخه چطوری می شه گفت خدا عادله! من بچه هامو بزرگ کردم. من عمرم رو به پاشون گذاشتم، ثمره زندگی من هستن، حالا یکی دیکه که سال تا سال اونارو نمی دیده می خواد اونارو از من بگیره. حالا چرا؟ چون من یک زن هستم و از بدشانسی ام توی این مملکت که اسلامیة دارم زندگی می کنم. پدر شوهرم بچه هارو ارث خودش می دونه که از پسرش بهش رسیده و من این وسط هیچم: شما خیال می کنید که من از درد پا دارم می نالم؟ ولی فقط پام نیست که درد می کنه جیگرم دارم می سوزه. آرزو می کردم زن نبودم که به این عقوبت دچار بشم. حالانمی دونم اون دوتا طفلا کجا هستن. پیش کی اند. حالا باید آرزو کنم که ای کاش لا اقل دست پدر بزرگشون بدنشون. مادر مریم روزای اول هنوز دستش نیامده بود کجاست. جلوی همه از سوز دلش حرف می زد و می گفت: من نمی فهمم چرا اینا باور نمی کنن. چرا اینا نمی فهمن خوب آخه خیلی زور داره بعد از یک عمر به پای بچه ها سوختن یکی دیکه از راه برسه بگه اینا حالا دیکه مال منن. و چون تو شوهرت مرده من باید سرپرست اونا باشم. آخه این چه قانونیه چه عدل و انصافیه که یک زن حالا که شوهرش رو از دست داده بچه هاشم ازش بگیرن. این چه ظلم و جوریه که بمن روا می شه. آخه دلیل از این قانع کننده تر که من از ترس از دست دادن بچه ها فرار کردم؟ بخاطر حق طبیعی خودم که می خواستم ثمره زندگی مو، بچه هامو حفظ کنم تا ازم نگیرنشون.

ولی بعدها مادر مریم کم کم دستش اومد که می تونه این جور حرف زدن براش گرون تموم بشه و کار دستش بده. از این و اون بسته گریخته شنید که بعضی ها گزارش میدن. هر کسی می تونست یک چیزی می گفت تا مادر مریم دستش بیاد که این حرفها اینجا نمی مونه و بگوش بازجوها می رسه. به همین دلیل مادر مریم کم کم شروع کرد تو خودش رفتن. در ابتدا آرام آرام گریه می کرد ولی رفته رفته با

دیدن اوضاع و احوال دیگر و داستانهای دردناک افراد دیگر فکر کرد باید تحمل کنه و خوددارتر شده بود.

این بار زهره سعی کرد هرچی بلندتر داده بزنه که در همین موقع فخری هم که صدای درست و حسابی داشت گفت: بچه ها یک دقیقه ساکت باشید ببینیم زهره چی می خواد بگه! زهره در حالی که به شیشه پنیری که تو دستش بود اشاره می کرد گفت: این شیشه پنیر سفره سه صبح چونکه نون نیومد هیچکدام از ما پنیرمونو نخوردیم. ولی الان بجز چند تکه کوچک چیزی نمونده. من می خوام بگم این چه کاریه که می کنید؟ مگه هر کسی سهم خودشونمی گیره؟ چرا پس سهم دیگر و رو می خورین. من خودم خجالت می کشم از این که بخوام در مورد خورده شدن پنیر حرف بزنم ولی چون چند دفعه تکرار شده فکر کردم بهتره که گفته بشه. توران در حالی که داشت کمر پروین رو می مالید گفت. خجالت نداره وقتی چیزای اینطوری پیش میاد باید سرش حرف زده بشه تا جلوش گرفته بشه. بنظر من این خجالت داره که توی زندون سیاسی این چیزا پیش بیاد!

پروین که در حال جویدش ناخنش بود گفت: «ما مثلاً می خواستیم آدمایی باشیم که از خودمون بگذریم و به آدمای دیگر فکر کنیم ولی حالا باید سر پنیر با هم دعوا کنیم. معلوم می شه همون موقعش هم با خودمون صادق نبودیم. اکرم که تا حالا ساکت بود و سعی می کرد خودش را قاطی نکند تا دوباره برایش گزارش رد بشه گفت: آخه تو چی داری می گی وقتی که غذا به اندازه کافی نباشه و همیشه نصف شکمت گشنه باشه و معده ات از گشنگی درد بگیره، تو نمیتونی بگی دلیلش صادق نبوده. بیشتر بچه ها یک جورایی حرف اکرم رو تایید کردن. روشنگ می گفت: تو باید ببینی چرا و چطوری این چیزا پیش میاد. هنوز حرفهای روشنگ تمام نشده بود که سودابه گفت حالا کی میگه باید اونطوری بود و اون خصلتها خوب بودن. یادتون نره این خصوصیات مال اون موقعی بود که بیرون بودیم و فکر می کردیم انقلابی هستیم. حالا که این گوشه افتادیم و داریم توبه می کنیم.

اکرم در ادامه حرفهای روشنگ گفت: دیشب که آتش رشته آوردن من نتونستم بخورم چون معده ام درد می کرد صبح هم که نون نبود که صبحونه بخورم. معلوم نیست که برای نهار چی پیش میاد. یکی از بچه ها گفت: یعنی تو داری اعتراف میکنی که تو ایشکار و کردی، چون گشنگی بهت فشار آورده؟ اکرم که انتظار نداشت حرفهایش این تصور را پیش بیاره گفت: نه پنیر سفره ما الحمدالله سر جاشه.

نیمه دیگر

منم تازه از بارجویی برگشتم. در همین حال مادر طاهره که پنجاه و خرده ای داشت و نوه دوساله اش را داشت روی پایش می خوابید گفت: شاید بهتر باشه که هر کسی یا منظورم هر سفره ای پنیرش رو بگذاره. یکجایی که بتونه ببیندش منظورم دم چشمش باشه تا اینطور حرفها پیش نیاد. زهره این بار با صورتی معصومانه در حالی که گونه هایش گل انداخته بود گفت: من قبول دارم غذا به اندازه کافی نیست برای همین شاید بهتر باشه برای جلوگیری از این موارد یک شیشه بگذاریم که همه پنیرارو بریزیم توش که اگر هر کسی گشنه اش بود بیاد از مسئول روزپنیر بگیره.

خدیدجه مسئول اتاق که تا حالا ساکت بود و داشت حرفهای همه رو دنبال می کرد، مثل پلنگ تیرخورده به زهره هجوم آورد که: معلوم بود کسه از اول چرا شروع کردی قصدت این بود که شیشه پنیر جمعی راه بیندازی، ولی بذار بهت بگم خیال نکن که من هیچی سرم نمی شه درسته که ستم کمه و ۱۸ سال بیشتر ندارم، ولی خوب شماهارو می شناسم و حواسم هست که کی داره خط پیاده می کنه و می خواد چه چیزایی رو جا بیندازه، فکر نکن بیخودی مسئول اتاق شدم. من نمی دارم اینطور چیزا توی این اتاق جا بیفته. با همین انقلابیگریتون مارو به اینجا کشوندین. با همین خرفای قشنگتون یکی مثل منو فریب دادین و بعدش رهبراتون دست همه رو گرفتن کشوندن تو زندون، شماها فقط بدین شعار بدین!

مادر مریم که تا بحال ساکت بود و حواسش جمع شده بود که گزارش کار دستش نده این بار نتونست خودداری کنه. چون می دونست عواقب کسی که خدیدجه باهاش در بیفته چی می تونه باشه. بهمین دلیل سعی کرد خدیدجه رو قدری نرم بکنه و نگذارد که روی دنده کجش بیفته. گفت: عزیز من تو که می دونی هیچکدام از ما به دلخواه خودمون اینجا نیامدیم. هیچکدوممون هم از تبار شیطان نیستیم آدمایی که اینجا هستن کسانی که می خواستن یک جورایی برای مردمشون مفید باشن و فکر می کردن این راهشه. خودتو در نظر بگیر. مگه تو آدم بدجنسی بودی؟ مگه می خواستی به کسی ضرر بزنی. اونچه تو فکرت بوده این بوده که یک کاری بکنی که آدمایی که دارن تو بدبختی دست و پا می زنن زندگی بهتری داشته باشن، و حتماً دنبال راهی می گشتی که به این مقصودت برسی. اون روزی هم که بیرون بودی فکر می کردی که راهت درسته، حالا هم که افتادیم تو زندون بهتر سعی کنیم که آزارمون به هم دیگه نرسه و توی این اتاق به این شلوغی که ۹۰ و خرده ای آدم توش می لولن و همه چیز کمتر از احتیاجمون هست، بیائیم سعی کنیم راه حلی پیدا کنیم